

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

پایه کشاورزی و ...

صفحه ۳

جبهه متحد ضدامیر یالیستی

۱. پویا

صفحه ۴

مشکل مسکن باید در ارتباط با دیگر مشکلات اقتصادی حل شود

مدتی است که چگونگی حل مشکل مسکن مورد بحث مراجع مختلف دولتی و صاحب نظران قرار گرفته و در روزنامه‌ها نظرات مختلفی در این مورد ابراز میگردد.

مسولان بنیاد مسکن از مدت‌پیش اعلام کرده‌اند که مشکل مسکن را بزودی در سطح مملکت حل خواهند کرد، حال آنکه وزارت مسکن و شهرسازی از چنین نظری دفاع نمیکند و مسئولان این وزارت اظهار داشتند که حل مشکل مزبور نیاز به زمان دارد تا با ساختن واحدهای مسکونی بتدریج و ظرف چند سال بتوان مشکل را حل کرد. بقیه در صفحه ۵

توطئه

امپریالیسم آمریکا در افغانستان آزاد و دموکراتیک

دگرگونی‌های اخیر کشور حیدری و نعمتی دست به گریبان همسایه‌مان افغانستان موجب هستند، بسیار آسفا انگیز و نا منظره واکنش‌های موافق و مخالف در جهان گردیده است.

مثلاً هم‌آوازی ناسنجیده و درواز در صف مخالفان درجای نخست

نعره گوش‌خراش کارت، مارگارت

تاچر، هوا کوفنک و سپس دنباله‌رو

های امپریالیسم غدار آمریکا

سادات، وایزمن، قابوس، زیادبارة،

آژانسهای خبری امپریالیستی

ضیاءالحق، ملک‌حسین و دیگران

این تکرانی بیشتر از آن جهت

است که محافل معین هوادار

بگوش می‌رسد.

در میان هیاهوی این توطئه -

امپریالیسم با استفاده از بفرنجی

کران بین‌المللی که می‌تواند

بسیار طبیعی وعادی باشد، شنیدن

صدای کسانی که خود با همین

توطئه‌ها و تحریکات و جنگ‌های

بقیه در صفحه ۵

به بانگ بلند اعلام می‌کنند، و هر دو خواهان دسترسی همگان به دستاوردهای دانش و فن و فرهنگ جهانی هستند تا زندگی سعادت‌مندی را در برابری و نظم و رفاه برای همه تأمین کنند.

اگر انقلاب ایران، زیر پرچم اسلامی نواخته، بر سنت علی‌بن‌ابی‌طالب و خاندانش، مردم را برای استقرار عدل و کوتاه کردن دست غارتگران خودی و بیگانه به میدان رزم فراخوانده است، انقلاب افغانستان نیز هدفی جز این نداشته، از آغاز تاکنون در این راه رفته است. هر دو انقلاب خصلت مردمی و ضد امپریالیستی دارند، و در داخل کشور و در پهنه جهان، در یک کارزار درافتاده‌اند. کار چنین انقلابهایی محدود و محلی نیست. رشته‌همبستگی واحدی همه‌شان را به ضرورت بهم پیوند می‌دهد. و از این لحاظ، میان انقلابهای در حال تکوین یا در جریان درگیری، و انقلابهای به پیروزی رسیده مستقر گشته، تفاوتی نیست. همه بهم تکیه دارند و از یکدیگر نیرو می‌گیرند. کوبا و ویتنام، الجزیره و آنگولا، آلمان دموکراتیک و ایتالی، اتحاد شوروی و افغانستان یا ایران، جمهوری دموکراتیک یمن، سوریه و خلق قهرمان فلسطین، همه و همه در یک صف‌اند. دشمنان‌شان هم، جهان‌خواران آمریکایی و انگلیسی و آلمانی و ژاپنی و غیره، در صف‌دیگرند. در این‌جا تردید، جای مغفله نیست. هیچ انقلابی صدیق، به هیچ دست‌او‌یز مذهبی یا سیاسی، نمی‌تواند در این باره اشتباه کند، مگر خیال‌پردازانی که هرگز در جریان عمل انقلابی نبوده‌اند.

بقیه در صفحه ۶

تارهای توطئه آمریکا

ورود ارتش شوروی به افغانستان - که هر دو طرف قضیه بارها و به تأکید گفته‌اند به خواهش دولت افغانستان و بر حسب پیمان دوستی موجود بین دو کشور بوده است. هیجان بزرگی در دلها و اندیشه‌ها پدید آورد. و این طبیعی است. در جهان امروز چنان تعادل شکننده‌ای میان نیروها برقرار است که هر حرکت تند در یک نقطه حساس می‌تواند آن را یکباره برهم زند و جریان زندگی ملت‌ها را به مسیر فاجعه بیندازد. ازین رو، صرف نظر از همه گرایش‌ها و باورها، صرف نظر از آن که به خواست خود یا به حکم مرزبندی‌های جغرافیایی در کدام اردوگاه سیاست و اقتصاد جهانی باشیم، باید بدانیم کار چیست و به کجا می‌رویم. پرسشی اساسی، که به زندگی و آینده ما و شاید سراسر بشریت مربوط است. اما، برای دستیابی به پاسخی درست، پیش از هر چیز باید به طرح درست مسئله پرداخت. افغانستان همسایه شرقی ماست. مردمش مسلمان‌اند و شاید نیمی‌شان با ما هم‌زبان. فرهنگ آریایی و اسلامی مشترکی ما را بهم پیوند می‌دهد. و در شرایط کنونی، مهم‌تر آن که در هر دو کشور انقلابی بنیادی با محتوای اجتماعی - سیاسی تقریباً یکسان در گرفته است. انقلاب اسلامی مستضعفان ایران به رهبری امام خمینی به تعبیری همان انقلاب دموکراتیک خلق افغانستان است. هدفها، روش‌ها و ابزارهای عمل هر دو کم و بیش یکی است. هر دو رو به توده‌های ستمدیده دارند. هر دو، با برانگیختن اراده‌ها و پیوند دادن نیروی بازوها، برای نجات مردم از فقر و زبونی و عقب‌ماندگی می‌کوشند. هر دو بر استقلال بی‌خداشده کشور تأکید می‌ورزند. هر دو آزادی و شرف انسانی را

آنجا چه گذشت؟

سه‌شنبه یازدهم دیماه ۱۳۵۸ در پی دعوت هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران برای رسیدگی و اخذ تصمیم درباره تعلیق عضویت پنج تن از نویسندگان و مترجمان و شاعران با سابقه به جرم پافشاری در همگامی با انقلاب مردمی ایران به رهبری امام خمینی و لزوم برکنار ماندن کانون از ماجراجویی‌های سیاسی مجموعه کسانی که با برچسب‌های گوناگون با انقلاب ایران - خاصه در شکل اسلامی آن - مخالف‌اند، جلسه‌ای که می‌بایست در ساعت ۵ بعد از ظهر تشکیل شود و رسمیت یابد، سرانجام کمی پس از ساعت شش آغاز به گفت‌وگو کرد.

این دومین بار بود که چنین اجتماعی صورت می‌گرفت و به احتمال بسیار می‌بایست مانند آن دیگری، به علت فراهم نبودن حدتصاب لازم، تعطیل شود. ولی برای کسانی که توانسته بودند در جو آشفته دروغ و تمهت و کین‌توزی - و همچنین پاره‌های پده‌پستان‌های رایج و ریش‌گرو گذاشتن‌ها - نامه‌ای را به امضای یکمصد و چهار نفر برسانند و در آن اخراج به‌آذین و کسرای و سایه و تنکابنی و پرومند را خواستار شوند، مایه آبروریزی بود که نتوانند مجمع عمومی فوق‌العاده خودشان را تشکیل دهند.

ازین رو می‌بایست به ماشین حساب‌سازی، خاص‌دموکراسی‌های غربی که قبله امید حضرات است، رویارند و آن را به کار بیندازند. باقر پرهام مرد این کار بود. آمد و گفت که از ۲۸۷ تن که تاکنون به عضویت کانون نویسندگان پذیرفته شده‌اند، دوتن مرحوم شده چهار تن استعفا داده و ده تن به‌خارج از کشور رفته‌اند.

بنابراین، می‌ماند دویست و هفتاد و یک تن، و چون این جلسه دوم است و حدتصاب لازم برای رسمیت یافتن این اجتماع به عنوان مجمع عمومی نصف به علاوه یک تعداد اعضا است، می‌باید دست کم ۱۳۶ تن در جلسه حضور داشته باشند تا بتوان رسمیت مجمع عمومی را اعلام کرد. اما...

اما وضع سی و هفت تن از اعضا مشخص نیست. اینان کسانی هستند که دفتر حضور و غیاب جلسات روزهای سه‌شنبه را امضاء نکرده‌اند و برخی‌شان حق عضویت خود را چند ماه است که نپرداخته‌اند. (بله، به همین سادگی... و به همین مسخرگی...) پس رقمی که باید به حساب بیاید ۳۳۴ نفر است و حدتصاب هم ۱۱۸ خواهد بود.

با این جمع و تفریق و تقسیم، کار به مراد آقایان می‌گذشت، و با آمدن تدریجی چند تن، پرهام توانست اعلام کند که ۱۱۸ نفر حضور دارند و مجمع عمومی فوق‌العاده می‌تواند رسماً کار خود را آغاز کند. انتخاب آقایان منوچهر هزارخانی به عنوان رئیس و فکری ارشاد و مسیحید به عنوان نایب‌رئیس، روی هم رفته پر به‌درازا نکشید. مجمع فوق‌العاده آقایان تشکیل شد. دستور جلسه:

- ۱ - گزارش هیئت دبیران در دویختی،
- ۲ - سخنرانی به‌آذین به نمایندگی از سوی خود و دوستانش، پس از آن هم، اظهار نظر موافق و مخالف، و در پایان، رای‌گیری درباره اخراج یا ابقای آنان در عضویت کانون نویسندگان ایران.

بخش اول گزارش هیئت دبیران را محسن یلفانی خواند، با همان صدای یکنواخت و خونسرد ماموران اجرا. و چه رنگی برده بودند، حضرات، در بهم بافتن این همه سفسطه و دروغ و فریبکاری! پس از آن، نوبت به اسماعیل خوبی رسید که، به‌عنوان بخش دوم گزارش هیئت دبیران، «موارد اتهام» را در جزئیات ذره‌بینی موهوش به‌صدایی گرفته و خمارآلود بیرون می‌ریخت و سرتمام‌شدن نداشت.

با این همه، جریان ریزابه فصاحت بی‌رونق آقایان قطع شد. به‌آذین اجازه سخن یافت و متنی را که در همین شماره اتحاد مردم می‌بینید خواند و پس از چند دقیقه مجمع راه، که فضای دودگرفته‌اش سررا به‌دوار می‌افکند، ترک کرد.

آنگاه ده دوازده تنی تقاضای سخن کردند و پشت میکروفون قرار گرفتند. از این عده، جز یکی دو تن که از سرسلامت نفس در پی آشتی‌دادن ضدین بودند، جز آقای شیخ مصطفی‌رهنما که به بی‌بستگی و پرهیز از جدایی موعظه فرمودند و هیئت دبیران را به همگامی با خط امام فراخواندند، و جز خانم منصوره هاشمی که، ضمن قدردانی از کسانی مانند به‌آذین و یارانش، صریحاً اعلام کرد که رایش را در کنار رای کسانی نخواهد گذاشت که تا دیروز به دستبوسی می‌رفتند، ادیگران، از جمله رضا برهانی، سعید سلطانیور، علی‌اکبر اکبری، راسخ، میهن‌دوست، پس از ایراد انواع ناسزاها و تمهت‌های تشخوار شده ساواک در حق حزب توده ایران که هیچ ربطی به کانون و بحث‌های آن ندارد - اخراج پنج تن را مصرا نه خواستار شدند. کار به مرحله رای‌گیری رسید.

سه پیشنهاد داده شد: رضا برهانی: رای به اخراج نسیم خاکسار: رای به اخراج و تشکیل کمیسیونی در کانون جهت ریشه‌یابی (!) محمد علی سیانلو: ادامه تعلیق تا یک سال دیگر، تا شاید به‌آذین و یارانش در این مدت از کرده پشیمان شوند!

این پیشنهاد مزورانه با اعتراض شدید فریدون تنکابنی، پرومند، سایه و دیگران روبرو شد. فریاد «یا اخراج یا ابقا» در فضای مجمع طنین افکند. ناچار به همین صورت رای گرفته شد. از مجموع ۱۲۷ تن که در رای‌گیری شرکت کردند، ۸۱ تن رای به اخراج و ۴۲ تن رای به ابقای عضویت به‌آذین و دیگران دادند و ۴ تن نیز متنع بودند.

نتیجه آن که بخشی از اعضای کانون نویسندگان ایران و هیئت‌دبیران آن در سه‌شنبه شب یازدهم دیماه یکپزار و سیصد و پنجاه‌هشت‌راهی رابرگزیده که از راه انقلاب مردمی ایران به رهبری امام خمینی جداسد و رای دادند که همه سوابق مبارزه کانون نویسندگان ایران را بر ضد استبداد و امپریالیسم نفی می‌کند. به‌آذین، کسرای، سایه، تنکابنی و پرومند از کانونی که

سخنرانی م.ا. به‌آذین در مجمع عمومی فوق‌العاده کانون نویسندگان ایران

خانم‌ها و آقایان، اعضای کانون نویسندگان ایران

در روز سه‌شنبه چهارم دیماه، مجمع عمومی فوق‌العاده کانون نویسندگان ایران، به سبب آن که تعداد حاضران به حدتصاب دوسوم کل اعضا نرسیده بود، نتوانست رسمیت یابد. خوشبختانه امروز فرصت آن دست داد که سرانجام این مجمع تشکیل شود و به امری که تشنج تحمل ناپذیری در کانون ما پدید آورده است و آنرا تا آستانه تلاشی پیش می‌برد، رسیدگی کند.

از هم‌اکنون لازم می‌دانیم به صراحت اعلام کنیم که این وضع اسفبار نتیجه مستقیم روش خودسرانه‌ای است که هیئت دبیران از همان فردای انتخابش در پایان فروردین امسال، با نقض آشکار «موضع کانون نویسندگان ایران» در پیش گرفته و خواسته است در برابر انقلاب و رهبری آن، سیاست بهانه‌گیری و کارشکنی و دشمنی گروه و جامعه و سواست‌مان معینی را به‌نام کانون، یعنی با مسئولیت ضمنی تک‌تک اعضای آن، اعمال کند. هیئت دبیران، در این راه بن‌بست بی‌افتخار، تا جایی پیش رفت که می‌بینیم کانون نویسندگان ایران، که روزی در صف مقدم جنبش انقلابی ملت ما بود، به‌صورت ارگان علنی انواع جریانهای ضدانقلابی عمل میکند. مسئله این است.

به‌چنین روزی افتاده است با سر بلندی خارج می‌شوند. در پایان، این نکته هم شایان توجه است که از ۲۷۱ عضو رسمی کانون تنها ۸۱ تن یعنی ۳۳ درصد رای به اخراج داده‌اند و آقایان هیئت دبیران با همه سرسختی خود حتی نتوانستند همه آن یکمصد و چهار نفری را که به امضای نامه‌کذابی تقاضای اخراج واداشته بودند در کنار خود نگه‌دارند.

بقیه در صفحه ۲

خانم‌ها و آقایان

در تاریخ کانون ما، این نخستین مجمع عمومی فوق‌العاده است و خوشبختانه به برکت انقلاب پیروزمند ملت ایران، در محیطی آزاد و برکنار اره‌گونه فشار بیرونی تشکیل می‌شود. امیدواریم هیچ زمینه‌ای هم برای اعمال فشار از درون وجود نداشته باشد.

مجمع عمومی امروز برای آن فراخوانده شده است که درباره پنج عضو پرسابقه کانون نویسندگان ایران، که چهار تن از ایشان خود از موسسین آن بوده و سه تن تا سی و یکم فروردین ۱۳۵۸ به عنوان اعضای هیئت دبیران کانون فعالیت مستمر داشته‌اند، قضاوت کند. اینجاست مسئله عضویت این پنج تن مطرح است، که خود فرع است بر آن مسئله اساسی، یعنی روش و فعالیت ضدانقلابی هیئت دبیران که ورق پاره شاپور بختیار به نام «فریاد آزادی» در همان نخستین شماره مورخ ۱۰/۸/۱۳۵۸ خودآزان به گرمی یاد می‌کند و برای «آقای احمد شاملو و آقای باقر پرهام و سایر دوستان و همکاران اهل نوق و قلم آزادی موفقیت دارد و امیدوار است لاقول وجود ارزشمندشان از گزند مزدوران خونخوار خمینی مصون بماند».

آری، چنین است و شرم آور است. اما برگردیم به مسئله عضویت پنج عضو پرسابقه کانون. بی‌شک پاسخی که مجمع به این مسئله خواهد داد سابقه‌ای به وجود خواهد آورد و عواقب مثبت یا منفی خواهد داشت. چگونگی این پاسخ، یا به فعالیت خلاق کانون در راستای مصالح مردم و انقلاب یاری خواهد رساند، و یا آن را به راه درگیری خودخواهی‌ها و افزون طلبی‌های شخصی و گروهی خواهد انداخت و سرانجام کانون را به انزوا و فلج گشتگی و تلاشی خواهد کشاند. از این رو، تا کیدبراهیمت این مجمع و تأثیر آن بر زندگی آینده کانون نمی‌تواند زاید باشد.

خانم‌ها و آقایان

پیش از ورود به ماهیت مسئله، از آنجا که اکثریت بزرگ حاضران چندماهی بیش نیست که در کانون نویسندگان ایران عضویت یافته‌اند، مختصری درباره انگیزه تشکیل کانون و هدفها و مبارزات چندین ساله آن به عرض می‌رسانیم تا موقع کانون و پیوند ناگسستنی‌اش با جنبش انقلابی مردم ایران بروشنی معلوم گردد.

دوازده سال پیش، در اواخر بهمن ۱۳۴۶، در مخالفت با «کنگره نویسندگان و شعرا و مترجمان»، که رژیم خودکامه وابسته به امپریالیسم قصد تشکیل آنرا داشت، بیانیه‌ای به امضای گروهی از مبارزان اهل قلم انتشار یافت که در آن «وجود آزادیهای واقعی نشر و تبلیغ و بیان افکاره شرط مقدماتی تشکیل چنین کنگره‌هایی، آنهم بدعوت و زیر نظارت «اتحادیه‌ای آزاد و قانونی» که نماینده و مدافع حقوق اهل قلم و بیان کننده آراء آنها باشد» اعلام شده بود. و این خود سرآغاز حرکتی برای تاسیس «کانون نویسندگان ایران» گشت. از میان اهل قلم، کسانی که در موضع مبارزه با ستم و غارتگری و سرسپردگی رژیم به امپریالیسم قرار داشتند و به همین سبب در نشر آثار خود بدرجات مختلف زیر فشار ممانعت و سانسور بودند، در پایه گذاری این کانون شرکت جستند، و با پشتوانه نیروی جمع آزادی اندیشه و بیان و چاپ و نشر را پی‌گیرانه خواستار شدند. و این بمعنای نفی سانسور دستگاه خودکامه ضدملی بود که راه ارتباط سالم و رایا میان نویسنده و مردم را می‌بست و مدعی بود که قلم جز در محدوده تأیید و تحسین قدرت غاصب روز مجال جولان نداشته باشد.

در سایه و محنت آفرین ساواک، در محیط آلوده فشار و تهدید و تطمیع، فعالیت کانون نویسندگان ایران بصورت انتشار مقاله و ایراد سخنرانی و تشکیل مجلس یادبود نزدیک به دو سال دوام یافت و واکنش پیوسته خشن‌تری را از سوی دستگاه استبداد موجب شد. سرانجام، در پی بازداشت و محکومیت فریدون تنکابنی بجرم نوشتن «یادداشت‌های شهر شلوغ»، کانون نویسنده‌گان ایران، در اوایل خرداد ۱۳۴۹، بیانیه‌ای در اعتراض انتشار داد که بدنبال آن سه تن دیگر از اهل قلم بزندان افتادند. ضربه‌ای که از این راه بر روحیه‌ها وارد شده و فرود آمد چندین بود که جمع نویسندگان یکسره از هم گسست. و از آن پس تا سالها، با وجود دوسه آزمایش کوتاه و پراکنده، کارگردآوردن نیروئی از اهل قلم و احیای کانون بجائی نرسید.

در آغاز سال ۱۳۵۶ که در مرداب ساکن و گندیده ایران رسمی آریامهری، برخاستن موج کوچکی از اعتراض محتاطانه برای آرایش استبداد و خوش آمد اربابان سودمند تشخیص داده شد، گروهی بیست و چند نفره، که اکثرشان در زندگی کانون نویسندگان یا هرگز شرکت نداشتند و یا حضور و فعالیتشان در جهت کارشکنی و نفاق‌افکنی و احیاناً بازی دوسره بود، در منزل یکی جمع شدند و فعالیت مجدد کانون نویسندگان را اعلام کردند. در مراجعه‌ای که به دوسه تن از ما شد، و این بسیار طبیعی بود، زیرا برخی نامها مشروعیتی با خود داشت که فعالیت کانون را بدون حضور و موافقت آنها در افکار عمومی امکان‌ناپذیر می‌ساخت، - پس از بحث در چندو چون امر و پذیرفته شدن شرط اتفاق آراء در تصمیمات مهم برای پرهیز از تصمیم آنچه در اصول برای این یا آن طرف پذیرفتنی نیست، ما دوستان نیز، با همه آگاهی به عقاید و علایق و جاه طلبی‌های شخصی و گروهی فلان و بهمان، برای آنکه بهر حال فرصت و امکان فعالیت سودمندی در خدمت به مردم و مبارزات ملی و ضد استبدادی‌شان پدید می‌آمد، به جمع نامتجانس حضرات

پیوستیم. کانون نویسندگان ایران بایک هیئت دبیران وقت باردیگر آغاز به کار کرد.

در فاصله نیمه اول سال ۱۳۵۶ تا فروردین ۱۳۵۸، که کانون نویسندگان ایران، در شرایط مبارزه پیوسته گسترده‌تر و قاطع‌تر ملت ایران بر ضد استبداد و امپریالیسم، فعالیتی مبتکرانه و برانگیزاننده داشت، نهایت کوشش به عمل می‌آمد تا هربری کانون در انحصار این یا آن گروه نباشد و سوسه آن پیش نیاید که کانون را از راه مستقل و مبارزه مستقل خویش منحرف گردانند. به همین سبب هم، در رابطه با احزاب و سازمانهای گوناگون لازم دیده شد که متنی به نام «موضع کانون نویسندگان ایران» نوشته شود تا راهنمای عمل کانون باشد. و از آنجا که مسئله بحث‌انگیز بود و نظرها متفاوت، پس از تبادل نظر در جلسات مکرر، متن مربوط به موضع کانون در صورت نهائی خود در تاریخ ۳۱ فروردین ۱۳۵۸ به تصویب مجمع عمومی رسید.

در کار هیئت دبیران کانون، تا فروردین ۱۳۵۸، اصل همیشه بر آن بود که خواسته‌های ویژه اهل قلم در پیوند و هماهنگی با مبارزات اوج‌گیرنده و برحق مردم ایران پیگیری شود، امور جاری بر پایه همکاری و تفاهم و اعتماد متقابل انجام پذیرد، و تبعیض و تحکم و تکلیف مالاطلاق در میان نباشد. در کانونی که اعضاء آن از افقهای فکری و عقیدتی مختلف آمده‌اند و تنها در زمینه محدود و معینی - که همان آزادی اندیشه و بیان و قلم، آزادی چاپ و نشر آثار و تضمین حقوق مادی و معنوی نویسندگان باشد - خواسته‌های مشترکی دارند، خود منطبق همکاری اقتضای چنین روشی را در رهبری کانون دارد تجربه عملی چندساله نیز آنرا تأیید میکند. بر این اساس، عقیده ما همواره این بود و هست که تعادل درونی کانون و گردش منظم و هموار چرخهای آن بستگی بدان دارد که هیئت دبیران دارای ترکیبی متوازن از نمایندگان مردمی و خوشنام و کارآزموده ادب معاصر باشد و اصل اتفاق آراء بر مبنای مشورت و بحث دوستانه و موافقت همه و هر یک از اعضای هیئت دبیران در امور مهم رعایت گردد.

اما در انتخابات ۳۱ فروردین امسال، با تصدیقاتی که صورت گرفت، این روش زیرپا نهاده شد و آن تعادل درونی بهم خورد. دبیران تازه که در اکثریت خود سابقه فعالیت در کانون نداشتند و حضور برخی‌شان حتی محسوس نبود، اما دغدغه مشترک سدره بربک خط فکری و سیاسی معین و مخالفت با قدرت اسلامی برخاسته از بطن انقلاب ملی و ضد امپریالیستی مردم آنان را بهم می‌پیوست، از همان آغاز با لجاجی تعصب آمیز کانون را به کشاکش و جنجال سیاسی آلوده ساختند. هیئت دبیران، در رجحونه نبرد انقلاب و ضدانقلاب زخم خورده، به نام آزادی «همه گروه‌ها - صرف نظر از گرایشهای عقیدتی و مسلکی» شان، - با هر صدائی که در اعتراض به اعمال قدرت انقلابی بر می‌خواست، هم آواز شد و با هر حرکت بهانه‌جویانه همگام گشت. به نام کانون نویسندگان ایران، هیئت دبیران به دانشجویان پیشگام متخصن در دادگستری پیوست، در میتینگ جنبه دموکراتیک ملی و در راهپیمائی آن شرکت جست. در محل کانون و بر ریاست آقای پرهام جلسه‌ای ترتیب داد و دست در دست امثال رضا مرزبان و گویا برای مقابله با «هجوم فاشیسم» برای تشکیل چیزی به نام «شورای هماهنگی مبارزه با اختناق و سانسور» فعالیت نمود، هر چند که به سبب رسوائی بیش از حد پاره‌ای از شرکت کنندگان توفیق نیافت. هیئت دبیران، با تبدیل جلسات عمومی روزهای سه‌شنبه به میدان مسابقه در منفی‌بافی و پر خاش و تبلیغ سوء بر ضد قدرت انقلابی و رهبری انقلاب، از کانون ما مرکز تجمی برای انواع مخالفان انقلاب پدید آورد. هیئت دبیران، کانون ما را به راهی نادرست و از همه بابت خطرناک کشاند.

به همین سبب ما خود را ناگزیر دیدیم که در نامه مورخ ۳۰ اردیبهشت ۱۳۵۸ به هیئت دبیران هشدار دهیم. در آن نامه از جمله چنین آمده است:

«در مرحله انقلابی کنونی، استقرار آزادی‌ها و تعمیم برخوردار از آن جز در زمینه تحکیم و گسترش و تکمیل پیروزی انقلاب تحقق پذیر نیست. امروزه، وظیفه هر فرد خواستار آزادی و هر مبارز راه استقلال کشور کمک به پیروزی نهائی انقلاب است. هر عمل، هر نوشته و هر گفتار از سوی هر کس و هر گروه و هر جمعیت به اعتبار انقلاب دآوری میشود... پافشاری در تصور مطلق و آرمانی آزادی، بصورتی که این سلاح مبارزه انقلابی را به دست دشمنان آشکار یا نهفته آزادی و انقلاب رها کند، ما را به بن بست همگامی و احیاناً همکاری با ضدانقلاب میکشاند... سخنانی که در یکی از جلسات هفتگی کانون در حضور نمایندگان رادیو تلویزیون آلمان فدرال، که مشغول فیلمبرداری و ضبط صدا بوده‌اند، گفته شد، میتواند سوء تعبیرهای جدی را درباره انقلاب ایران به وجود آورد و مورد بهره‌برداری قرار گیرد... این راه بسیار خطرناک است و میتواند موجب تفرقه گردد.»

با اینهمه هیئت دبیران، پس از وقفه‌ای کوتاه، باز بهمان راه نادرست و خطرناک مخالفت با انقلاب در افتاد و این بار، در محیط درگیری‌های خونین که احتمال همه نوع تحریک و فتنه می‌رفت، برنامه شبهای شعر خوانی و سخنرانی را زیر عنوان «آزادی و فرهنگ» پیش کشید و در تدارک آن، جلسات عمومی روزهای سه‌شنبه کانون را به صحنه مبارزه جوئی با واقعیت انقلابی ایران مبدل ساخت. کسانی آمدند و در پشت میکروفن، با چاشنی تخطئه و تمهت و ناسزا، شکست انقلاب را با خون سردی اعلام فرمودند، فاشیسم را مسلط خواندند، به آزادی تمام در مرکز آزادی توجه سردادند و حکومتهای بورژوائی غربی را صدبار بهتر و مرفه‌تر از حکومت انقلابی اسلامی وصف

کردند، بی‌آنکه کمترین اعتراضی از سوی هیئت دبیران، که اداره‌کننده جلسات بود، به گوش رسد.

برای آنکه حقیقت در پرده دروغ‌هایی که بهم بافته شد، پنهان نماند، می‌گوئیم که ما با نفس برگراری شبهای شعر خوانی و سخنرانی هرگز مخالفتی نداشته‌ایم و نداریم. به همین سبب هم، وقتی که دوتن از ما برای شرکت در «هیئت برگزارکننده» دعوت شدند، بی‌بضایقه آمدمیم و خطیر بودن موقع، لزوم تأمین نظم و این نکته اساسی را که هیئت دبیران خود باید مستقیماً مسئولیت کار را بر عهده بگیرد و به هیچ «کمیته تدارک» و غیر آن محول نکند، یادآور شدیم. ظاهراً هیئت دبیران ادامه کار هیئت برگزارکننده را برای منظورهای که داشت سودمند ندید و کار آنرا بهمان یک جلسه پایان داد. با اینهمه، با توجه به اهمیت حیاتی مسئله، مرتباً در جلسات عمومی روزهای سه‌شنبه شرکت کردیم، و از سروفاکاری به انقلاب بزرگ خلق و دلسوزی درباره کانون، که بهر حال تا حدود زیادی پرورده رنج و کوشش و مبارزه خود ماست، برای پرهیز از تندرهای بی‌مسئولیت (که میتواند موجب تحریک گردد و بهانه بدست کسانی بدهد که از سر تعصب کور یا در ارتباط با ضد انقلاب در پی فتنه‌انگیزی و حادثه‌آفرینی هستند، آنچه را که میبایست گفت، بی‌اعتنا به سخنان زنده و ایرادهای نیش‌غولی و اتهامات نجس ناروا، گفتیم و مکرر گفتیم و ایستادگی هم کردیم، زیرا وظیفه خود میدانستیم که کانون را از راه لغزان و پرخطری که بدان سوق داده میشد، باز گردانیم، بی‌آنکه هیچگاه خود را از کانون و سر نوشت آن کنار بگیریم. گفتیم و مکرر گفتیم که در جویر انگیزه سیاسی که اینک حکم فرماست، صلاح کار را در آن می‌بینیم که برگراری شبهای شعر و سخنرانی به وقت مناسب دیگری موکول گردد. و در همان حال، گفتیم و مکرر گفتیم که در صورت برگراری شبها در آن شرکت خواهیم کرد و سخنرانی خواهیم داشت، تا در جمع آوازه‌های مخالف، بانگ موافقی هم به گوش برسد.

اما هیئت دبیران کانون و الهام دهندگان نهفته، ولی شناخته شده‌شان، بجای تسلیم به منطق واقعیت، ما را که در وفاداری به موضع اصولی همیشگی خود در این نکته پافشاری می‌نمودیم که کانون نویسندگان ایران نباید دنباله‌رو و مجری سیاست هیچ جنبه و جامعه و گروه و سازمانی باشد، بی‌هیچ دلیلی، جز دشمنی با حزب توده ایران و مخالفت کوتاه‌بینانه با قدرت انقلابی موجود و رهبری آزموده و آشتی‌ناپذیر ضد امپریالیست آن، پس از ایراد انواع دشمنانه‌های تشخوار شده ساواک، بدان متهم ساختند که گویا سیاست حزب نامبرده را در کانون به اجرامی-گذاریم و قصد سلطه‌جویی داریم، - یعنی درست آنچه خود کرده‌اند و میکنند.

ضمناً، این هم واقعیتی است که اگر شبهای شعر و سخنرانی به رغم سرسختی و لجاج هیئت دبیران و دیگر دست-اندرکاران برگزار نشد، نه بعلت مخالفت ما، که آقایان توجهی بدان نداشتند، بلکه به سبب آن بود که وزارت کشور از تضمین امنیت این شبها سر باز زد و مسئولیت هرگونه حادثه احتمالی را تلویحاً به گردن هیئت دبیران گذاشت. از آن گذشته، مسئله اشغال جاسوس‌خانه آمریکا در تهران، به همت دانشجویان مسلمان پیرو خط امام، چنان محیط پر هیجان انقلابی و ضد آمریکائی در سراسر ایران پدید آورد که هیئت دبیران کانون بیش از این جرأت آن در خود نیافت که همچنان درباره برگراری شبها لجاج ورزد. حتی، در پی متن تلگرامی که در رابطه با ابتکار انقلابی دانشجویان پیرو خط امام، ما چند تن به حضور امام ارسال می‌داشتیم و در جلسه روز سه‌شنبه کانون پیشنهاد کردیم به بحث گذاشته شود و همه بدان ببینوند و هیئت دبیران کمترین توجهی بدان ننمود، آقایان خود را ناگزیر دیدند که، بمنظور فریب افکار عمومی و سرپوش گذاشتن بر سابقه مخالف‌خوانیها و حملات پیوسته خود بر ضد انقلاب و رهبری آن، اعلامیه‌ای در تأیید مژرانه «دانشجویان عزیز» به نام کانون نویسندگان ایران صادر کنند، - و آیا تصادفی است که در سراسر پیام‌شان یک بار هم نام امام که دانشجویان خود را پیرو خط ایشان می‌خوانند دیده نمی‌شود؟ - به دنبال آن، اعلامیه‌ای به نام کانون و به امضای هیئت دبیران به در و دیوار چسباندند و در خیرنامه کانون نیز به چاپ رسید که در آن ضمن هتاک به ما و به حزب توده ایران و یک رشته دروغ بیشرمانه برای توجیه تعلیق عضویت ما، برگراری شبهای شعر و سخنرانی به روزی موکول می‌شد که ملت ایران از کوره مبارزه با جهانخواران آمریکائی پیروز بیرون آمده باشد. بدین سان، هیئت دبیران زیر فشار واقعیت درست همان چیزی را اعلام می‌کرد که ما می‌گفتیم، منتها به زبان دیگر و با تاخیر و تاسفی آشکار. ولی این همه مانع از آن نشد

بقیه در صفحه ۵

هفته نامه

اتحاد مردم

ارگان اتحاد دموکراتیک مردم ایران

تهران، خیابان سزوار شماره ۱۸۹

تلفن ۶۴۴۳۸۴

چاپ کاویان

پایه کشاورزی و مواد اولیه اقتصاد جهانی سرمایه‌داری

(قسمت دوم)

تولید کشاورزی

گرایش‌های بلندمدت رشد کشاورزی نیز بیابانگر تضادهای زرف ساختاری در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری در دوران پس از جنگ است (جدول شماره ۳)

گروهی از کشورهای زرف‌میکبر، به عقیده مکنامارا رییس بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم در پیش از ۱۰۰ کشور در راه رشد که از بانک کمک دریافت میکنند،

جدول شماره ۳

تولید کشاورزی در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری و کشورهای در راه رشد

شاخص‌ها...	مجموع								
	کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری			کشورهای در راه رشد			مجموع		
	۱۹۵۰	۱۹۶۳	۱۹۷۳	۱۹۵۰	۱۹۶۳	۱۹۷۳	۱۹۵۰	۱۹۶۳	۱۹۷۳
سهم گروه کشورهای (٪)...	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰	۱۰۰
سهم تولید کشاورزی در تولید ناخالص داخلی...	۱۲	۱۰	۷/۵	۶	۷	۶	۴	۳۱/۵	۲۴

در طی دهه‌های اخیر، نرخ رشد تولید کشاورزی به طور محسوس پایین‌تر از نرخ رشد سایر شاخه‌های اقتصاد سرمایه‌داری جهانی است.

تقریباً ۴۰ درصد اهالی یعنی ۸۰۰ میلیون نفر نیمه‌گرسنه‌اند و در شرایط قحطی بسر می‌برند.

کمتر از $\frac{2}{3}$ فزونی یافت. طبق برخی ارزش‌یابی‌ها در سال‌های شصت و در آغاز سال‌های هفتاد تقریباً $\frac{1}{5}$ تولید کشاورزی که بخش مهم آن به عنوان ماده اولیه در صنعت تبدیل مواد بکار می‌رود به محصولات غیر غذایی اختصاص داشته است.

طی دوران یاد شده، تجارت بین‌المللی این کالاها (به قیمت ثابت) $\frac{3}{6}$ بار و کمیته‌ها و حجم‌های تولید به میزان $\frac{2}{1}$ افزایش یافته است. به بیان دیگر، تقاضا در مورد این نوع محصولات در بازار جهانی بطور چشمگیر از تقاضای آنها در بازارهای داخلی هر کشور جدا بیشتر است. آیا این تنها مشخصه ویژه سال‌های اخیر است؟

سرنجام، تحت تأثیر نیازهای عینی اقتصادی کشورهای سرمایه‌داری، آهنگ‌های رشد مبادلات مواد اولیه و محصولات کشاورزی به اندازه‌ای شدت می‌یابد که پویایی تولید آنها را پشت سر می‌گذارد.

در حقیقت، نرخ متوسط افزایش سالانه تولید کشاورزی از ۱۹۵۰ تا ۱۹۷۴ کمتر از $\frac{2}{6}$ درصد بوده است. این رقم خیلی پایین‌تر از میزان متوسط افزایش سالانه صنعت استخراج بدون احتساب صنعت تبدیل مواد است و از نرخ متوسط افزایش جمعیت بزرگ‌تر است که طی این دوره سهم تولید کشاورزی در محصول ناخالص

امروزه ملاحظه می‌شود که قلمرو عمل این گرایش تاریخی پیوسته دامنه وزرقا می‌گیرد. گسترش تضادهای درونی نظام اقتصادی سرمایه‌داری جهانی ناگزیر زمینه‌های بحران «سنتی» و پیدایش بحران‌های تازه در قلمرو کشاورزی را تشدید می‌نماید. در این جا، این

یکی از ویژگی‌های قلمرو مواد اولیه و محصولات کشاورزی این است که همواره بخش مهم‌تری از این تولید به وسیله صنایع غذایی تغییر شکل می‌یابد. در سال‌های اخیر، نرخ رشد این بخش از اقتصاد در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری چهار بار و در کشورهای در راه رشد سه بار بیش از نرخ رشد تولیدات نه‌های درجه اول غذایی بوده است.

هر قدر شاخص‌های آمار جهانی قراردادی و برای مقایسه ناقص باشند، باز میتوان نتیجه گرفت که دهه‌های پیشین قرن بیستم (به استثنای برخی سال‌های بین دو جنگ، به ویژه سال‌های بحران دوره‌ای ۱۹۲۹-۱۹۳۳ و تنگنای اقتصادی پس از آن) با افزایش خیلی سریع تجارت خارجی محصولات یاد شده روبرو بوده است. از این رو، مقدار و حجم آن در سال ۱۹۳۶-۱۹۳۸ بیش از دو برابر افزایش یافته بود.

در ۲۷ درصد، مبادلات بین‌المللی ۸۷ درصد، مبادلات مواد اولیه و مواد کشاورزی بیش از ۶۹ درصد و مبادلات مواد سوختی ۲۸ درصد فزونی یافت. گرایش به توسعه بسیار سریع تجارت مواد اولیه و مواد کشاورزی در بازار سرمایه‌داری جهانی رفته رفته نسبت به بازارهای ملی برتری می‌یابد.

این گرایش بدان معنا نیست که در اقتصاد جهانی سرمایه‌داری و فور محصولات کشاورزی وجود دارد. به عکس پدیده‌های بحران در قلمرو کشاورزی شدت می‌گیرد، کمبود دانه‌های غذایی در اغلب کشورهای جهان سوم فزونی می‌یابد و نابرابری در توزیع منابع کشاورزی بین برخی کشورها و

ساده‌آوردی بجاست که در شرایط کنونی بخش مهمی از کشاورزی بر پایه ماشین‌سازمان یافته و بر این اساس امکانات فنی اساساً تازه‌ای برای فزونی بهره‌وری کار پدید آمده است. با این همه، این امر موجب نگردید که در تولید سرانه کشاورزی اقتصاد سرمایه‌داری تغییرات چشمگیری به وقوع

مقیاس بین‌المللی شدن تولید در دوران پس از جنگ تجارت بین‌المللی مواد اولیه و فزونی آن در کشورهای در مقایسه با تجارت کالاها و صنایع تبدیل مواد خیلی بکندی گسترش یافته است. این واقعیت نشان می‌دهد که از نقش آن در بازار جهانی سرمایه‌داری بطرز چشمگیری کاسته شده و سهم آن

نتایج جنگ، تجارت بین‌المللی مواد اولیه و محصولات کشاورزی را بسختی زیر ضرب قرار داد. ترمیم آن در مقایسه با ترمیم تجارت کالاها ساخته شده پدشواری و طولانی‌تر صورت گرفت.

جای ویژه‌ای دارند. نیازهای فزاینده مراکز صنعتی سرمایه‌داری به منابع انرژی، گرایش دوباره بالانس‌های انرژی کرین مراکز یاد شده به نفت و گاز آنها را مجبور می‌سازد که بیش از پیش به وارد کردن مواد سوختی معدنی رو آورند. ارزش‌گذاری جدید مواد عظیم تازه نفتی در خاورمیانه و در برخی از

مناطق دیگر جهان سوم، قیمت بالنسبه بالای استخراج آنها و سودهای کلان انحصاراتی که در صنعت نفت کشورها می‌کنند، به نوبه خود شرایط مساعدی برای گسترش شتابان تجارت بین‌المللی مواد سوختی بوجود می‌آورد. تقاضای فزاینده صنعت شیمی در همین سمت پیش می‌رود.

بر خلاف سایر مواد اولیه، سطح پیش از جنگ نشان می‌دهد که حجم و مقدار مبادلات بین‌المللی مواد سوختی بالاتر از پایان سال‌های چهل است و در ۱۹۷۳، $\frac{8}{5}$ بار نسبت به سطح یاد شده فزونی می‌گیرد. در سال‌های اخیر، سهم مواد سوختی در مبادلات بین‌المللی بیشتر به قیمت ثابت افزایش یافته است نه قیمت جاری. از این امر چنین برمی‌آید که در دوره مورد نظر شاخص قیمت‌های مواد سوختی تقریباً از پویایی عمومی قیمت‌ها عقب مانده است. (جدول شماره ۴)

کامیابی‌هایی که کشورهای تولیدکننده نفت جهان سوم در مبارزه ضد انحصاری برای اعمال نظارت مؤثر بر منابع طبیعی‌شان کسب کرده‌اند، تحول این گرایش را در گروگن ساخته است. تنها در ۱۹۷۴، قیمت‌ها تقریباً سه برابر شد. در همین زمان، شاخص قیمت‌های جهانی دانه‌های غذایی ۳۰ درصد، مواد اولیه کشاورزی ۲۰ درصد، مواد معدنی بیش از ۳۰ درصد و غیره افزایش یافت. اما تحت تأثیر بحران دوره‌ای میانه سالهای ۷۰ میلیم که حرکت واژگونه‌ای آغاز می‌شود. گزارش سالانه بانک بین‌المللی توسعه و ترمیم برای ۱۹۷۵ نشان می‌دهد که یکی از نتایج مهم کاهش تولید صنعتی و تصمیمات متخذه (از جانب کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری) برای تخفیف تورم، سقوط عمومی قیمت‌های اغلب مواد اولیه (بجز نفت) صادر شده از جانب کشورهای در راه رشد بوده است. این بازار، از زمان پس از جنگ هیچگاه با چنین نوسانات ناگهانی قیمت‌ها روبرو نبوده است.

ادامه دارد.

جدول شماره ۴

مواد اولیه و محصولات کشاورزی در صادرات کالاها در بازار جهانی سرمایه‌داری

مواد سوختی معدنی	مواد اولیه و محصولات کشاورزی (بدون مواد سوختی)									
	۱۹۳۸	۱۹۴۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۳	۱۹۳۸	۱۹۴۸	۱۹۵۳	۱۹۶۳	۱۹۷۳
	به قیمت ۱۹۶۳ (قوب ^۱)									
	۲۶/۵	۲۱/۷	۲۷/۱	۴۴/۱	۷۴/۴	۵۱/۶	۴۲/۲	۳۷/۷	۳۳/۱	۲۳/۲
حجم صادرات (به میلیارد دلار)	۸۷/۷	۸۲/۲	۷۹/۲	۷۶/۴	۶۸/۷	۸۷/۷	۸۲/۲	۷۹/۲	۷۶/۴	۶۸/۷
سهم در حجم کل صادرات (٪)	سهم در صادرات مواد اولیه و محصولات کشاورزی									
	به قیمت جاری (قوب)									
	۹/۲	۲۴/۵	۲۹/۵	۴۴/۱	۱۲۰/۹	۱۰۰	۳۲۰	۳۱۱	۲۸۶	۴۶۳
حجم صادرات (به میلیارد دلار)	۴۴/۵	۴۶/۱	۴۰/۸	۳۳/۱	۲۳/۸	۴۴/۵	۴۶/۱	۴۰/۸	۳۳/۱	۲۳/۸
شاخص قیمت‌های صادرات	۸۴/۴	۸۳/۲	۷۹/۸	۷۶/۴	۶۷/۹	۸۴/۴	۸۳/۲	۷۹/۸	۷۶/۴	۶۷/۹
سهم در حجم کل صادرات (٪)	سهم در صادرات مواد اولیه و محصولات کشاورزی ^(۱)									

۱- قوب: تحویل در بندر صادر

۲- جمع صادرات مواد اولیه محصولات کشاورزی = ۱۰۰٪

برخی مسائل تئوریک درباره

جبهه متحد ضد امپریالیستی

بخش سوم

تواریک مصوب کنگره چهارم (کمیترون) بروشنی پیوند نزدیک میان وظایف ملی و طبقاتی پرولتاریا را در کشورهای تحت ستم معین کرد.

در آن سالها کمیترون به احزاب کمونیست نوپای کشورهای شرقی کمک کرد تا بر گرایشهای سکتاریستی (فرقه گرایانه) غلبه کنند. در این رابطه، آشنایی با وجه نظر کمیترون نسبت به جنبشهای رهاییبخش ملی و کمونیستی در اندونزی و چین بسیار آموزنده است. کمیترون بارها اعلام کرد که کمونیستهای اندونزی باید در سازمانهای ناسیونالیستی - انقلابی کار کنند و با رهبری این سازمانها تماس برقرار نمایند. در سپتامبر ۱۹۲۵ کمیترون نامه‌ای از رهبری حزب کمونیست اندونزی دریافت کرد که در آن کمپادان به کار در میان سازمانهای انقلابی توده‌ای غیر پرولتری مشخص بود. هیئت اجرائیه کمیترون در پاسخ خود تاکید کرد که رهبری حزب کمونیست اندونزی دچار اشتباه سکتاریستی شده و حزب را به پشتیبانی از نیروهای ملی-انقلابی، پویژه دهقانان، فراخواند.

کمیترون با کومین‌تانگ که در آن زمان هنوز یک سازمان ملی - انقلابی بود، و با رهبر آن سون‌یات‌سن، تماس مستقیم برقرار کرد. توصیه‌های هیئت اجرائیه کمیترون به سون‌یات‌سن و سایر دموکراتهای انقلابی چین، که به نخستین دولت زحمتکشان حسن نظر داشتند، درباره‌ی مسایل برنامه‌ای، تاکتیکی و سازمانی به‌راستی‌گفته شدن کومین‌تانگ کمک کرد، جناح‌چپ را در درون آن تقویت نمود و آنرا به یک سازمان توده‌ای تبدیل کرد.

در شرایطی که احزاب ملی - انقلابی و کارگری و دهقانی در کشورهای شرقی سرعت پدید می‌آوردند، هیئت اجرائیه کمیترون تحت هیچ شرایطی مجاز ندانست که این احزاب جای احزاب کمونیست را بگیرند، چرا که نظر کمیترون ترکیب مسلط کارگری و دهقانی احزاب ملی - انقلابی از هیچ‌روی بدان معنی نیست که تضمینی وجود دارد که رهبری این احزاب خط‌مشی منطبق با منافع کارگران و دهقانان را دنبال کنند. در سازمانهای توده‌ای که در آن کمونیست‌ها و بورژوازی هر دو فعالیت می‌کنند مبارزه میان آنها برای بدست آوردن رهبری وجود دارد.

خط‌مشی‌ای که حزب کمونیست چین اتخاذ کرد و بنا به آن کمونیست‌ها را تشویق نمود که بطور فردی به کومین‌تانگ بپیوندند و برای تحکیم و گسترش نفوذ جناح چپ آن مبارزه کنند مستقیماً از توصیه کمیترون نشأت می‌گرفت و کاربرد مشخص شعار «بسوی توده‌ها» بود که اولبار در شرایط اروپا تدوین شد. این مشی هدف تاسیس هسته‌های کمونیستی در سازمانهای توده‌ای را دنبال می‌کرد.

این تاکتیک‌ها منعکس‌کننده کوشش کمیترون برای نزدیکی بیشتر با توده‌ها - کارگران، اقشار غیرپرولتر (پویژه، دهقانان)، و خلقهای تحت‌ستمی بود که در مسیر مبارزه برای رهایی ملی گام گذاشته‌اند - با بهره‌گیری از روشهایی بود که لنین و حزب بلشویک تدوین کرده بودند. لنین در نشست هیئت‌اجرائیه کمیترون در ژوئن ۱۹۲۱ چنین گفت: «وقتی که یک روزنامه فرانسوی را برمی‌دارم، بیش از همه از دیدن کلمه یاچیکا (Yachica - هسته) در آن متعجب می‌شوم. فکر نمی‌کنم شما بتوانید این کلمه را در هیچ فرهنگ لغتی بیابید چرا که این یک کلمه خالص روسی است؛ که در دوران مبارزه طولانی ما علیه تزاریسم، منشویک‌ها، اپورتونیسم و جمهوری بورژوا - دموکراتیک ابداع شد. این شکل سازمان براساس تجربه مبارزه ما بوجود آمد. از طریق یاچیکی بود که کار جمعی در گروه‌های پارلمانی، اتحادیه‌ها و سایر سازمانهایی که در آن زمان وجود داشت ادامه می‌یافت.» لنین مفهوم گسترده‌ای از این کلمه در نظر داشت، منظور او گروه‌های کمونیستی بود (کوچک و بزرگ) که در سازمانهایی که از پشتیبانی توده‌ها برخوردار بودند، فعالیت می‌کردند.

مصوبات کمیترون درباره مساله چین، کمک آن به تجدید سازمان کمیترون به یک حزب ملی توده‌ای و کمک اتحاد شوروی به حکومت ملی در چین همه و همه منطبق با مش لنینی حفظ اتحاد با جنبش ملی - انقلابی و تشکیل جبهه متحد ضد امپریالیستی بودند. کومین‌تانگ، که عناصر چپ آن بوسیله کمونیست‌ها رهبری می‌شدند، تبدیل به یک حزب بلوک ضد امپریالیستی در چین شد. در این حزب خاص که «چندطبقه» در آن وجود داشتند مبارزه برای بدست گرفتن رهبری میان عناصر انقلابی از یکسو، و بورژوازی و فرماندهان نظامی، از دیگر سو، در گرفت. تبدیل کومین‌تانگ به یک حزب ملی - روندی که کمیترون فعالانه به تحقق آن کمک کرد - توده‌های چینی را بحرکت درآورد.

نخستین تجربه اقدام سیاسی کمیترون در شرق به کمیترون نشان داد که مشی جبهه متحد ضد امپریالیستی لنین هم‌امیدبخش و هم مشرئتر است. این امر نشان می‌دهد که چرا در کنگره پنجم کمیترون (ژوئن - ژوئیه ۱۹۲۴) هسته‌ی لنینیستی در رهبری کمیترون موفق شد فشار «چپ‌روها» را در مساله ملی - مستعمراتی دفع نماید و پیشنهادات سکتاریستی ری Roy را، که در کنگره دوم کمیترون لنین نادرستی آنها را نشان داده بود، رد کند.

بعقیده دکماتیست‌ها (چزم گرایان) توالی رویدادها در شرق چنین است: سرمایه‌داری در مستعمرات و نیمه‌مستعمرات روبه‌تکامل است؛ طبقه کارگر و حزب آن شکل می‌گیرند؛ بورژوازی محلی نه‌بیش‌ازهرچیز از رشد جنبش انقلابی طبقه کارگر هر اس دارد با امپریالیسم و فتودالها متحد می‌شود با اقشار دموکراتیک غیر پرولتری از آنجا که هنوز خود را با کمونیست‌ها دمساز نکرده‌اند، نمی‌توانند علیه امپریالیسم قاطعانه مبارزه کنند؛ بنابراین جنبش رهاییبخش ملی تنها در نتیجه بقدرت رسیدن حزب کمونیست پیروز می‌شود؛ تمام این پویش‌ها طی مدت زمان کوتاهی انجام می‌گیرند؛ کشوری که پرولتاریا در آن پیروز شده باید در شرق منحصرأ از احزاب کمونیست پشتیبانی نماید.

این نظریات با فاشکیبایی انقلابی «چپ‌روها» دمساز بود. آنها کورکورانه از نتیجه‌گیریهای مشخصی (کنکرت) بهره می‌گرفتند که برای شرایط و اوضاع دیگر صحتهشان ثابت‌شده‌بود. هیئت اجرائیه کمیترون پیش‌نویس قراری را درباره مسایل ملی و مستعمراتی به پنجمین کنفرانس کمیترون ارائه کرد. مهم‌ترین مسایل مطرح شده در پیش‌نویس عبارت بودند از: کمیترون تمام اشکال مبارزه ضد امپریالیستی را برسمیت بشناسد و از آن پشتیبانی بعمل آورد؛ سیر رویدادها نشان می‌دهد که سمت‌گیری کمیترون برای پیوند میان جنبش‌های رهاییبخش ملی و پرولتری صحیح بوده‌است؛ در کشورهای تحت ستم وظیفه احزاب کمونیست کار برای ایجاد جبهه متحد ضد امپریالیستی با شرکت طبقه کارگر، دهقانان و عناصر انقلابی میان بورژوازی و روشنفکران است؛ و این احزاب باید در راه توسعه هم‌مداری میان حکومت‌های ملی کشورهای خود و اتحاد شوروی کوشش کنند؛ پرولتاریا در تحقق‌یگیری اصلاحات دموکراتیک‌دینفع‌است؛ بنابراین، طبقه کارگر از بورژوازی ملی - انقلابی بسته به‌اینکه چقدر این بورژوازی در مبارزه برای استقلال سیاسی کشور، از میان بردن بردگی اقتصادی و به‌پیش‌بردن انقلاب دموکراتیک قاطع باشد، پشتیبانی می‌کند؛ کمونیست‌ها باید خوداگاهی طبقاتی پرولتاریا را بیدار کنند با آنها تنها در جریان مبارزه برای نیازهای روزمره پرولتاریا رهبری طبقه کارگر را بدست می‌آورند؛ کمونیست‌ها باید مانع ادغام سازمانهای کمونیستی جوان و کوچک در جریان عمومی جنبش رهاییبخش ملی شوند؛ کمونیست‌ها در عین حال که با نیروهای ملی - انقلابی متحداً عمل می‌کنند، باید با تمام‌قوا در راه ریشه‌کن کردن ناسیونالیسم از حزب خود کوشش کنند.

پیش‌نویس قرار احزاب کمونیست کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره را به کار در میان دهقانان برای جلب‌پشتیبانی آنها و کشاندن دهقانان به انقلاب ملی، نه‌تنها با ارائه شعارهای مستقل که همچنین از طریق پشتیبانی از مطالبات خاص آنها، فرامی‌خواند. پیش‌نویس قرار پیشنهاد می‌کرد ضمن تحکیم ایدئولوژیک و سازمانی احزاب کمونیست و قوام بخشیدن به استقلال آنها گام‌هایی در جهت تاسیس سازمانها (یا احزاب) بزرگ کارگری و دهقانی یا انقلابی خلقی برداشته شود. بالاخره اینکه، احزاب کمونیست کشورهای متروپل به دفاع از حق تعیین سرنوشت برای مستعمرات فراخوانده شدند؛ و از آنها خواسته می‌شد که به کارگران کشورهای خود توضیح دهند که رهایی خلقهای مستعمرات کاملاً منطبق با منافع طبقاتی پرولتاریا است؛ و این احزاب قانونی‌شدن جنبش کارگری و کمونیستی را در مستعمرات طلب کنند. (۱)

پیش‌نویس قرار درباره مسایل ملی و مستعمراتی در کنگره پنجم کمیترون به تصویب نرسید. چنین بنظر آمد که مقتضی است بحث درباره این مسایل را به کنگره آتی موکول کرد.

اما، پیشرفت وقایع ضرورتاً رهنمودها و توصیه‌هایی را در مورد وظایف احزاب کمونیست در کشورهای شرقی طلب می‌کرد. مسایل ملی و مستعمراتی مورد بحث پنجمین اجلاس عمومی گسترده هیئت اجرائیه کمیترون (مارس - آوریل ۱۹۲۵) قرار گرفت. در ۶ آوریل اجلاس عمومی قراری صادر کرد که در آن اوضاع سیاسی هند، اندونزی و مصر ارزیابی شده بود و به کمونیست‌های این کشورها درباره مسایل برنامه و تاکتیک توصیه‌هایی می‌کرد. نقطه شروع هیئت اجرائیه کمیترون این نکته بود که جنبش رهاییبخش ملی روبه اعتلاء است. برای تدوین مناسب‌ترین تاکتیک هیئت اجرائیه پیش‌ازهمه به‌این مسئله توجه کرد که کدام طبقه در راس مبارزه رهاییبخش ملی در کشور معین است. رهبری جنبش کمونیستی جهانی اشکال ویژه‌ای برای تاثیرگذاری پرروند تاریخی کشورهای تحت ستم تدوین کرد.

پیش ازهمه، هیئت اجرائیه کمیترون به احزاب کمونیست کشورهای تحت ستم توصیه کرد پایگاه پرولتری خود را تحکیم نمایند، استقلال جنبش پرولتری را حفظ کنند و از منافع طبقه کارگر دفاع نمایند. تنها شرکت فعال کمونیست‌ها در مبارزه رهاییبخش ملی قادر بود پیش‌شرط‌های لازم را برای انتقال رهبری جنبش توده‌ای به نیروهای ضد امپریالیستی قاطع تر و، نهایتاً، به احزاب کمونیست فراهم کند.

هیئت اجرائیه با تاکید بر پیشنهادات مصوب کنگره دوم کمیترون، تشکیل احزاب «انقلابی - خلقی»، «خلقی» و «کارگری - دهقانی» را توصیه کرد و از کمونیست‌های شرق خواست که در این احزاب ضمن حفظ استقلال سیاسی خود، فعالیت کنند. هدف را می‌توان بروشنی چنین فرمولبندی کرد: احزاب بلوک مانند باید به سازمان سیاسی جبهه متحد ضد امپریالیستی تبدیل شوند، این مسئله مطرح نیست که این احزاب را کمونیست‌ها بوجود آورده یا رهبری را در آن در دست دارند یا نه.

ادامه دارد

یادداشت:

(۱) برای آگاهی از جزئیات مباحثات درباره پیش‌نویس قرار پیرامون مسئله ملی و مستعمراتی در کنگره کمیترون نگاه کنید به: «کمیترون و شرق»، چاپ روس، مسکو، ۱۹۶۹، صفحات ۱۴۰-۱۳۸.

توطئه امپریالیسم آمریکا...

بقیه از صفحه ۱

جمهوری دمکراتیک خلق افغانستان قیام مسلمانان علیه رژیم خلقی این کشور جلوه دهند و بدینسان با عنوان کردن خطر دروغین کمونیسم برای اسلام، امپریالیسم امریکرا از زیر ضربه مبارزه رهاییبخش مردم ایران خراج سازند.

هشیاری زیادی لازم نیست که این مسئله از بیخ‌وبن روشن شود نه چرا جامعه‌الازهر در برابر هندویست‌های خانفانه سادات یا امپریالیسم و صهیونیسم و قتل عام وحشیانه مردم فلسطین توسط اسرائیل و دیگر مزدوران امپریالیسم سکوت اختیار می‌کنند ولی در برابر توطئه امپریالیسم در افغانستان بیدرنگ واکنش نشان میدهد و همه مسلمانان جهان را به مبارزه با خطر کمونیسم فرامی‌خواند.

امپریالیسم برای سرکوب جنبش‌های ملی و استقلال طلبانه و حفظ پایگاههای نفوذ خود در هر کشور بطرز خاصی عمل می‌کند که بظاهر مقبول عام باشد و بتواند در میان مردم تفرقه ایجاد کند و آنان را بدنبال توطئه‌های خود بکشد.

سرویس‌های تبلیغاتی امپریالیسم در ایران از همان فردای انقلاب اسلامی برای ایجاد تفرقه در میان مردم و ازهم پاشیدن صفوف ضد امپریالیستی آنان مردم را از «خطر آخوندیسم» و «دیکتاتوری عبا و نعلین» بر حذر داشتند. امروز با تفرقه افکنی در میان شیعه و سنی و مقصر جلوه دادن رهبری انقلاب در مسئله بیکاری، گرانی و صدها مشکل دیگر این‌جا و آن‌جا مردم ساده و زحمتکش را فریب داده، بجان هم می‌اندازند و آنان را نسبت به جمهوری اسلامی مایوس و بدبین می‌سازند.

اگر تبلیغات زهر آگین امپریالیستی اسلام راستین را برای مردم ایران «دیکتاتوری عبا و نعلین» وصف می‌کند، بعکس در افغانستان از نام اسلام برای خنثی کردن تغییرات بنیادی (اقتصادی - اجتماعی) سود می‌جوید. فتودال‌ها و ثروتمندان سنتی افغانستان با سوء استفاده از نام اسلام مردم ساده و زحمتکش روستاها را دورافتاده و عشیره‌نشین را می‌فریبند و آنان را بچنگ علیه جمهوری نوپنیا و خلقی افغانستان و مهاجرت جمعی به کشورهای هم‌جوار وامی‌دارند تا مسئله افغانستان ابعاد ملی و بین‌المللی پیدا کند.

امپریالیسم آمریکاهمان تجربه مهاجرت مصنوعی ویتنامی‌ها و کامبوجی‌ها را که تحت تاثیر تبلیغات سازمان یافته امپریالیستی انجام می‌گیرد با دقت خاصی در افغانستان بکار می‌بندد. سازمان دادن این مهاجرت‌ها بمنظور ایجاد زمینه مساعد تبلیغاتی علیه رژیم‌های مترقی و یافتن گوشت دم توپ از میان مردم ساده و فریب خورده برای درگیری‌های ضد انقلابی است.

انقلاب دمکراتیک خلق افغانستان در آوریل ۱۹۷۸، مانند همه انقلابات خلقی، ریشه‌کن ساختن بنیادی نظام استثمارگرانه سرمایه داران چپاولگر و فتودال‌های خونخوار و ایجاد کشوری آزاد، دموکراتیک و مستقل را سرلوحه برنامه خود قرار داده است. این انقلاب از درون و بیرون مورد بیخ‌و کینه‌آرجاج و امپریالیسم

است. از آنجا که ۱۷ در صد جمعیت ۱۸ میلیونی افغانستان را قبایل چارده نشین مرزی تشکیل میدهند، نوسازی اجتماعی در این کشور با مقاومت شدید کسانی که مناسبات سنتی و روابط پوسیده قبیله‌ای پایه و اساس سروری و غارتگری ایشان است روبرو می‌گردد. روسای قبایل، فتودالها و روحانیان جیره‌خوار آنها از سادگی و بی‌خبری توده‌های محروم که ثمره سیاست و جنایت دیرینه‌سال استثمارگران افغانی است، سود جسته و با تحریک احساسات سادقانه مذهبی مردم آنان را بمقابله با اقدامات خلقی و دموکراتیک رژیم نوپنیا د تحریک می‌کنند.

رژیم انقلابی افغانستان علیرغم توطئه‌های شدید فتودال‌ها و سرمایه‌داران و جو هیجانات ضد انقلابی دومین مرحله اصلاحات ارضی را بنفع توده‌های محروم و فقیر روستا به انجام رسانده است. تأمین بهداشت و آموزش عمومی رایگان و سازمان دادن مبارزه با بیسوادی از اقدامات درخشان این نظام انقلابی در عمر کوتاه آن است. جمهوری دموکراتیک خلق افغانستان دفاع از آرمان خلق مسلمان فلسطین و مبارزه با امپریالیسم و صهیونیسم را مضمون اساسی سیاست خارجی خود می‌داند. این کشور، هم‌ای جمهوری اسلامی ایران، جزء نخستین کشورهای است که بندوبست خانفانه سادات با اسرائیل را بشدت محکوم نمود. بیجهت نیست که سادات بعد از کارتر بنام دفاع از اسلام (!) به این جمهوری مشکل دیگر این‌جا و آن‌جا مردم ساده و زحمتکش را فریب داده، بجان هم می‌اندازند و آنان را نسبت به جمهوری اسلامی مایوس و بدبین می‌سازند.

آنچه که امروز بنام اسلام در مخالفت با جمهوری خلق افغانستان انجام می‌گیرد چیزی جز یک توطئه امپریالیستی با مشارکت فتودالها و استثمارگران و مزدوران آنها نیست. اسلام راستین بنابه هدفهای انقلابی دشنام میدهد و حتی برای تسریع در سقوط آن کارشناس نظامی برای تعلیم مزدوران فتودال - های افغانستان به پاکستان اعزام داشته است.

جهان مازدو اردو گاه مشخص امپریالیسم و ضد امپریالیسم تشکیل میشود. همانطور که در اردو گاه امپریالیسم مذاهب دروغین، انواع گرایش‌ها و نمایندگان آنها - از سادات، ملک حسین، ملک خالد، زیاده‌بار، ضیاءالحق مسلمان! تا کارتر، اشمیت و دستن و پینوشه مسیحی (!) در برابر خواست انقلابی خلقهای جهان صف‌آرایی کرده‌اند، در اردو گاه ضد امپریالیسم همه جریانهای انقلابی جهان اعم از سوسیالیسم علمی و سوسیالیسم انقلابی مذهبی دوشادوش یکدیگر با یک دشمن مشترک خونخوار یعنی امپریالیسم در ستیزند.

تداخل این دو جریان به ضد انقلاب خدمت می‌کند. باید بدور از تعصبات مسلکی با چشم باز به مسایل و مشکلات تکرریست و اجازه نداد هم‌وازی جریانهای متضاد انقلابی، سوسیالیسم علمی و غیر انقلابی، سوسیالیسم علمی و غیر علمی) مارا در جهت گیریهای ملی و بین‌المللی به ماجراهای خطرناک بکشاند.

تئوری امپریالیسم و سرمایه‌داری معاصر

(قسمت دوم)

آیا با چنین تغییراتی که در جهان وقوع پیوسته و بوقوع می‌پیوندد، ماهیت امپریالیسم معاصر به نوبه خود تغییر نخواهد کرد؟ آیا سرمایه‌داری انحصارگر معاصر بطور بنیادی با امپریالیسم آغاز قرن بیستم که توسط لنین به تحلیل درآمده تفاوت ندارد؟ البته، امپریالیسم عصر ما ناگزیر است واقعیت از دست رفتن برخی از بازارهای سرمایه‌های خود و وجود نیروهای جدید در عرصه بین‌المللی را بپذیرد. استعمارگران پیشین ناچار شده‌اند به از دست رفتن مستعمرات و سودهای استعماری‌شان سر تسلیم فرود آورند و استقلال خلق‌های رهایی یافته از یوغ استعماری را برسمیت بشناسند. امپریالیسم بین‌المللی مجبور شده است وجود دولتهای سوسیالیستی را بپذیرد و به برقراری روابط دیپلماتیک و مذاکره با آنها تن دهد، به بیان دیگر، خود را با اوضاع و احوال جدید تطبیق دهد. آیا از این وضع می‌توان نتیجه گرفت که ماهیت سرمایه‌داری انحصارگر معاصر تغییر یافته و با امپریالیسم آغاز قرن بیستم فرق دارد؟ بدیهی است که جواب منفی است. طبیعت، ماهیت امپریالیسم در همه مراحل یکی است - انحصار است.

لازمه یادآوری است که ماهیت امپریالیسم باید در جریان تحول آن و در ارتباط نزدیک با شرایط تاریخی مورد بررسی قرار گیرد. امپریالیسم عصر ما انحصاری به مراتب گسترده‌تر از انحصار آغاز قرن بیستم است. این انحصار در شرایط بحران عمومی سرمایه‌داری برقرار شده، تضادهای خاص خود را دارد و از این رو ویژگی‌های معینی به امپریالیسم می‌بخشد.

استثمار طبقه کارگر، انحصاری شدن دستاوردهای علمی و فنی و موقعیت‌های فرمانروایانه در بازارها همواره سرچشمه سود انحصاری باقی می‌مانند. انحصارات معاصر تلاش می‌ورزند در قبال از دست دادن مستعمرات به عنوان سرچشمه سود اضافی زبان‌های حاصله را مستقیماً از راه استثمار کامل زحمتکشان در موسسات و در خلال مکانیسم قیمت‌ها و مالیات‌ها، مبادلات نابرابر با کشورهای در راه رشد و غارت بیش‌رمانه این خلقها و منابع طبیعی‌شان جبران نمایند. گرایش به حفظ و افزایش ودهای حداکثری محرك اصلی گسترش انحصارات، پیدایش و تحکیم گروه‌بندی‌های عظیم غالباً چند ملیتی و رشد سرمایه‌داری انحصارگر دولتی در مجموع آن است. «سرمایه‌داری انحصارگر دولتی بمنظور ثروتمند نمودن انحصارات، سرکوب جنبش کارگری و مبارزه رهایی بخش ملی، نجات نظام سرمایه‌داری و برآه انداختن جنگ تجاوزکارانه قدرت انحصارات را با قدرت دولت در يك مکانیسم واحد پیوند می‌دهد».

«سوسیالیست‌های راست و تجدید نظر طلبان می‌کوشند سرمایه‌داری انحصارگر دولتی را تقریباً به عنوان سوسیالیسم وانمود سازند». آنها با استناد به دولتی شدن بسیاری از شاخه‌های تولید در برخی کشورهای سرمایه‌داری آن را به مثابه اقداماتی در ایجاد بخش سوسیالیستی اقتصاد و گام‌هایی در جهت سوسیالیسم تعلق می‌کنند. با وجود این، زندگی این استدلالات فریبنده را افشاء می‌کند. فعالیت عملی (پراتیک) نشان داده است که دولتی شدن برخی شاخه‌های تولید در کشورهای امپریالیستی نه به زیان انحصارات، بلکه به نفع آنان و در جهت حفظ فرمانروایی آنان صورت می‌گیرد. بدین منظور معمولاً موسساتی به دولت واگذار می‌شود که یا بعلت عقب‌ماندگی فنی سودآور نیستند یا شاخه‌های

مشکل مسکن ...

بقیه از صفحه ۱

عده‌ای پرداخت وام مسکن را شرط لازم برای حل این مشکل میدانند ولی برخی دیگر از جمله سرنوشت وزارت مسکن و شهرسازی این کرده‌اند که با پرداخت چنین وامی موافق نیستند، زیرا پرداخت این وام موجب افزایش تقاضا و در نتیجه باعث افزایش قیمت مسکن میگردد. سرپرست وزارت مسکن و شهرسازی معتقد است که چاره مشکل، پرداخت وام سازنده است تا با زیاد شدن تعداد خانه بین عرضه و تقاضا تعادل برقرار شود. همچنین عده‌ای به تصمیم قبلی بانک ملی در مورد شرط پرداخت وام مسکن که عبارت از محدود بودن سطح زیربنا (کمتر از ۱۴۰ متر) بود اعتراض کردند و استدلال آنان چنین بود که قید این شرط باعث بالا رفتن قیمت اینگونه واحدهای مسکونی میگردد زیرا تعداد آنها محدود است و صاحبان آنها از وجود این شرط به نفع خود استفاده کرده قیمت واحدهای مسکونی کمتر از ۱۴۰ متر زیربنا افزایش یافته است. گویا این اعتراض‌ها موجب شده که بانک ملی شرط محدودیت زیربنا را برای پرداخت وام مسکن حذف کند.

آنچه مسلم است مشکل مسکن در ایران سابقه طولانی دارد و بعلت خیفات رژیم شاه مخلوع به منافع توده‌ها و بی‌اعتنائی‌اش به رفع نیاز مردم از مسکن، این مشکل ایجاد گسترده‌ای یافته و در حال حاضر بعنوان یکی از بزرگ‌ترین مسائل مملکتی در مقابل مسئولان امور قرار گرفته است و حل آن ممکن نیست مگر اینکه آنرا در ارتباط باقیه مسائل مربوط به توسعه اقتصادی مملکت مورد بررسی قرار دهیم. راه حل قضیه آن نیست که حکم دهیم مشکل مسکن بوسیله وزارت مسکن و شهرسازی حل شود یا بنیاد مسکن انجام این امر را عهده‌دار گردد. بالاخره مسائلی از قبیل چگونگی پرداخت وام مسکن هم نمیتواند ما را در حل این مشکل کمک اساسی نماید. آنچه در درجه اول اهمیت قرار دارد آن است که معتقد شویم، مشکل مسکن در هر قسمت از مملکت جزئی از روند کلی اقتصاد آن ناحیه است و باید با تنظیم برنامه‌های جامع به حل همه مشکلات آن ناحیه از جمله حل مشکل مسکن همت گماشت.

موضوع مسکن باید در ارتباط با مسائل مختلف و در سطح مملکت مورد بررسی قرار گیرد و اقدامات لازم جهت رفع کمبودها ابتدا از روستاها و شهرهای کوچک آغاز گردد. عبارت دیگر اگر مجموعه عملیات لازم برای آبادانی قسمتهای مختلف مملکت (از جمله تامین مسکن) را مورد توجه قرار ندهیم و تنها خانه‌سازی را مورد ملاحظه قرار دهیم، ممکن است ظاهراً در حل این مشکل توفیق حاصل کنیم ولی در حقیقت مشکل راحل نکرده‌ایم، زیرا پس از چندی بعلت بی‌توجهی به مشکلات دیگر مناطق عقب افتاده و مهاجرتهای داخلی که نتیجه الزامی توسعه و پیشرفت و بروز جاذبه‌هایی از لحاظ شرایط زندگی در قسمتهای مختلف یک مملکت است، تعادل از بین خواهد رفت.

بدلیل توجه نکردن به مشکلات اجتماعی بعنوان یک مجموعه، هم‌اکنون نیز نتایج سوء چنین ارزیابی غیر منطقی آشکار شده است. چندی پیش شهردار تهران اظهار داشت که پس از انقلاب به جمعیت تهران بیش از یک میلیون نفر اضافه شده است. همچنین به نوشته روزنامه‌ها بر تعداد آلونک‌نشینان در جنوب تهران به تعداد قابل ملاحظه‌ای اضافه شده و آنان امیدوار هستند که بزودی صاحب خانه گردند. بنابراین حل منطقی موضوع ایجاد میکند که ابتدا کلیه کمبودها در مناطق مختلف کشور مورد مطالعه جدی قرار گیرد و با توجه به اولویت روستاها و شهرهای کوچک در مقایسه با شهرهای بزرگ، برنامه‌های زمان‌بندی شده برای رفع آنها تنظیم گردد. هدف این برنامه‌ها باید رفع اختلاف فاحش شرایط زندگی بین روستاها و شهرهای کوچک و بزرگ و ایجاد شرایط مناسب زندگی از طریق احداث چاره، ایجاد کار، تامین بهداشت، ایجاد مسکن و ارائه خدمات لازم به مردم باشد.

لازم به یادآوری است که در تنظیم برنامه‌های خانه‌سازی که جزئی از برنامه‌های اقتصادی هر منطقه میتواند باشد، باید به ایجاد واحدهای مسکونی ارزان قیمت توجه خاص داشت و شرایط قومی و اقلیمی و حتی شکل سنتی خانه‌سازی را مورد نظر قرارداد. علاوه بر این بمنظور استفاده کامل از همه امکانات، ایجاد یک مرجع صلاحیت‌دار برای تنظیم برنامه‌های خانه‌سازی و نظارت بر اجرای آن در هر منطقه ضرورت دارد.

بدین طریق میتوان مشکل مسکن را در کنار مشکلات دیگر توسعه اقتصادی حل کرد و با بهبود شرایط زندگی در نقاط مختلف کشور از فشار مهاجرتهای داخلی از روستاها و شهرهای کوچک به جانب شهرهای بزرگ کاست. برای تامین اعتبار لازم برای خانه‌سازی در درجه اول نیاز به سرمایه‌گذاری دولتی است و از سرمایه‌گذاری خصوصی در این بخش نیز باید استقبال کرد.

های جدیدی پیدا کرده، اما از بین نرفته است. در حال حاضر، حتی آکارشناسان بورژوازیی اندیشناک آینده اقتصاد سرمایه‌داری ناگزیرند به این واقعیت اذعان کنند. لئونارد سیلک در مقاله‌ای که در ژانویه ۱۹۷۷ در نیویورک تایمز منتشر شد در مورد اقتصادی ایالات متحده را مورد بررسی قرار داده و با مراد تایید می‌کند که دانش بورژوازی

سخنرانی م. ا. به آذین

بقیه از صفحه ۱

که هیئت دبیران همچنان در پی کینه‌توزی باشد و مارا - لا بد به جرم پیش‌بینی درست و راهنمایی شفقت آمیز - تنبیه فرماید. اما حقیقت آن است که هیئت دبیران، برای آن که محیط کانون را در دست در اختیار خود بگیرد و از این پس به هیچکس مجال اعتراض ندهد و آن کند که خود و الهام‌دهندگان دور و نزدیکش می‌خواهند، با تعلق عضویت پنج نویسنده و شاعر و مترجم سرشناس، در پی گرفتن زهرچشم از اعضای کانون برآمده است. پراستی شرم‌آور است که روبرو بیرون و بمنظور بهره‌گیری سیاسی در جهت خلاف حرکت توده‌های انقلابی ایران، آقایان مدام سنگ آزادی اندیشه و بیان و قلم په‌سینه بزنند و در داخل کانون چنین بی‌پروا راه را بر عقیده و بیان آزاد ببندند. و هر چند که مسئله هنوز مطرح نشده است و در وقت خود به تفصیل بدان خواهیم پرداخت، نگاهی سرسری به اساسنامه پیشنهادی آقایان نشان میدهد که در این متن، که از قضا هیچ اشاره‌ای بانقلاب ایران و لزوم تلاش‌پیکر اهل قلم برای تحکیم و گسترش آن نمی‌کند، تا چه حد در تفویض اختیارات دیکتاتورمآبانه به هیئت دبیران مبالغه رفته است. آقایان خواب نظم سر بازخانه در کانون می‌بینند و گوئی خود را برای همیشه بر سرنوشت کانون حاکم می‌پندارند. خانم‌ها و آقایان

اکنون ما و شما در مجمع عمومی فوق‌العاده کانون حضور داریم، که مجمعی است صاحب‌رای و برخوردار از همه اختیارات و حق تصمیم‌گیری. مسئله‌ای که به قضاوت شما گذاشته شده آن است که این پنج تن: محمود اعتمادزاده (به آذین) - سیاوش کسائی - هوشنگ ابتهاج (سایه) - فریدون تنکابنی - محمد تقی پرومند (ب. کیوان) در یافتاری بر عقیده خود و تکرار این هشدار که مبادا با اقدامی نسنجیده در محیطی تحریک شده، کانون ما به خطر افتد و انقلاب هم با درگیری‌های تازه‌ای روبرو شود، بر حق بوده‌اند یا نه؟ آیا چنین هشدار تنها در اجرای سیاست حزب توده ایران می‌تواند داده شود، یا هر عضو و فادایه سرنوشت کانون می‌تواند در ارزیابی حوادث و احوال به ضرورت این کار برسد؟ آیا در تعلق عضویت این پنج تن مصالح کانون در نظر گرفته شده یا کینه‌توزی شخصی و سیاسی محرك آن بوده است؟ آیا تعلق عضویت در موارد اختلاف نظر یا هیئت دبیران و حتی اکثریت کانون اساساً رواست؟ شما اگر با رای خود حکم تعلق را نقض کنید، آیا کار هیئت دبیران را اشتباهی ساده و قابل گذشت خواهید دانست یا سوء استفاده از اختیاراتی که به آنان تفویض شده است؟ در صورت اخیر، آیا نباید در صلاحیت آقایان یلفانی، پرهام، ساعدی، خوئی و شاملو برای ادامه عضویت در هیئت دبیران کانون نویسندگان ایران تردید کرد؟

خانم‌ها و آقایان ما اعلام می‌کنیم که به حق طبیعی هر یک از ما به آزاد بودن در اندیشه و بیان و آزاد بودن در انتخاب مشی سیاسی خود به بدترین وجهی از سوی هیئت دبیران تجاوز شده است. افزون بر آن، هم در جلسات عمومی کانون و هم در روزنامه‌ها و مجلات، آقایان و همدستانان انواع ناسزا و تهمت‌ها بر ما روا داشته‌اند. گستاخی و بددهنی، و همچنین آلوده قلمی که از سرچشمه حسد و کینه آب می‌خورد، هر گونه همبستگی صنفی اهل قلم را نقض می‌کند، و در این مورد بخصوص، وحدت کانون را به عمد درهم می‌شکنند و باید قاطعانه محکوم شود.

از آنجا که مسئله مورد بررسی و قضاوت شما هم اصولی است و هم حیثیتی، ما به هیچ‌رو نمیتوانیم با اذیت‌میزی و کدخدانمشی و دعوت به سازش، که جز لو ت کردن قضیه و کاستن از اهمیت آن نیست، موافق باشیم. از نظر ما، چنین کاری طفره رفتن از قبول مسئولیت و فرار از روبروئی با واقعیت انقلاب ایران است. همچنان که در مقیاس سراسر کشور، در درون این کانون باید صف انقلاب و ضدانقلاب مشخص گردد. امروزه خط انقلاب مردمی و ضد امپریالیستی ایران همان خط امام خمینی است. کانون نویسندگان ایران باید موضع خود را در این باره به روشنی اعلام کند.

از آنجا که مسئله تعلق عضویت ما پنج تن و رای شما پس از رسیدگی به این مسئله، هر دو نمودار موضع‌گیری اهل قلم در برابر انقلاب ایران است، ما بر این عقیده راسخیم که این رای، اعم از آن که مثبت یا منفی باشد، راه آینده کانون نویسندگان ایران را ترسیم خواهد کرد. پس درست بسنجید و رای بدهید. شما را برای همین به این مجمع فراخوانده‌اند.

بخشیدن به تئوریهایی بی‌اعتبار سرمایه‌داری پنهان‌ماهیت خودمیمی «سرمایه‌داری سازمان یافته» نیست. تواند امکانات لازم را برای شکوفایی بلندگوهای بورژوازی با این استعداد زحمتکشان فراهم آورد تبلیغات می‌کوشند موقعیت طبقه و جامعه را فارغ از استثمار انسان کارگر و همه زحمتکشان را در از انسان سازد. تئوری خلاق لنین درباره ماهیت سرمایه‌داری معاصر زیبا جلوه دهند. اما واقعیت در همه جا فریاد برمی‌آورد که در شرایط سرمایه‌داری به هیچوجه رفاه مردم مطرح نیست بلکه هدف تنها مرحله سرمایه‌داری خصلتی انگلی کسب حداکثر سود است. و گنجدیده دارد.

همگامی که باید به پیش‌بینی‌های او بردازد به تاریخ‌ترین شیوه‌های جادوی سیاه متوسل می‌شود. او می‌نویسد: «سیکل کار اقتصاد خصوصی پیش از پدیداری «سیکل سیاسی» وجود داشت». این ادعا که خصلت برنامه‌ای تولید سرمایه‌داری فزونی می‌یابد و هر چه و هر چه اقتصادی و رقابت در شرایط کنونی از بین رفته است، چیزی جز کوشش و جان تازه

تجربه شیلی

(۲)

از دیدگاه ما، از همان روز انتخابات ریاست جمهوری (۱۹۷۰) تا درست آخرین لحظه حکومت خلق، نبرد برای انقلاب نبردی در جهت تغییر موازنه قوا بنفع مردم بود. بگذارید متذکر شوم که مفهوم موازنه مطلوب قوا بیشتر از هر چیز به معنای احراز یک اکثریت فعال است، و نه اکثریت بطور کلی. تاکید بر احراز اکثریت همیشه مهم است، اما اکثریت به تنهایی کافی نیست و حتی ممکن است یک جنبش در این یاد آن لحظه موقتا فاقد آن باشد. از اینروست که مفهوم پیچیده موازنه مطلوب قوا چیزی بیش از اینهاست. این مفهوم در کنار دیگر عوامل، روح انقلابی و آشتی ناپذیر، سطح سازماندهی، شایستگی توده‌ها به کسب قدرت، همگونی دیدگاه‌های درون جبهه متحد و اوضاع نظامی متناسب را در بر می‌گیرد.

البته حاصل انقلاب مطلقا اجتناب ناپذیر نبود. الزاما ضرور نیست ناهمگونی‌هایی را که در هر ائتلافی وجود دارد از میان برداشت. می‌توان بر آنها غالب شد؛ و این علاوه بر برنامه درست رهبری سیاسی صحیح، شرکت خستگی ناپذیر - توده‌ها را ایجاد می‌کند؛ زیرا انقلاب آفریده خود آنهاست.

در شرایط شیلی، موضوع عمده انقلاب - یعنی بدست آوردن قدرت کامل، به توان و امکان اتحاد خلق درمنزوی ساختن دشمن و ایجاد آنچه نبرد برتری که بتواند از احراز مقام ریاست جمهوری تا کسب کنترل کامل بر تمامی دستگاه دولتی و تغییر عمیق همه نهاد های آن به پیش رود بستگی داشت.

ارتجاع می‌گوشد هدف انقلابی کسب کامل قدرت بوسیله مردم را بجا نماند پدیده‌ای منحوس، ضد دموکراتیک و توتالیتر استی بنمایند. در واقع کاملاً خلاف آن صادق است. ما انقلابی‌ها، هنگامیکه چنین وظیفه‌ای پیش روی خود می‌گذاریم، برای حفظ هدفهای بسیار شرافتمندانه و اجزاء دموکراتیک عمل می‌کنیم. اجزاء متشکله مهم دولت بورژوازی مانند دادگاه‌ها، نیروی نظامی، سازمانهای پیگرد و نهادهای کلیدی اقتصاد همه بیرون از دسترس کنترل دموکراتیک واقعی می‌باشند، زیرا مردم در شکل گیری یا فعالیت آنها نقشی ندارند. در نتیجه، تمامی نکته در این است که دست یابی طبقه کارگر و سایر مردم به هر سازمان و نهاد دولتی چنان تامین شود که آن نهادها نهایتا در اختیار مردم قرار گیرند. این یک توطئه پلید - آنچنان که مرتجعین ادعا میکنند - نیست، بلکه استفاده مردم از اشکال شیوه‌ها و طرق دموکراتیک میباشد، شیوه‌هایی که مردم خود بر گزیده‌اند و از آن پشتیبانی می‌کنند. میتوان گفت که احراز قدرت کامل تنها راه راستین واقعیت بخشیدن به اندیشه دموکراسی است، اندیشه‌ای که بوسیله لینکلن بنحوی درخور بیان گردیده است:

«حکومت مردم بوسیله مردم برای مردم».

در شیلی احتمال منزوی ساختن دشمن و غلبه بر نیروهای آن برای نیل بیک رشته اقدامات انقلابی به اثبات رسید. این اقدامات عبارتند از: ملی کردن منابع عمده مس و شرکت‌های انحصاری و بانکهای

بزرگ، تکمیل اصلاحات ارضی، و کنترل تقریباً تمامی تجارت خارجی. اما در انجام یک وظیفه انقلابی دیگر، یعنی احراز قدرت کامل چنین برتری بی‌چون و چوچه بدست نیامد، و این عمدتا ناشی از آن بود که اکثریت مردم به کنترل حکومت، و نه کنترل تمام قدرت، اکتفا کرده بودند.

توده‌های گسترده مردم از نیاز به کسب قدرت کامل آگاه نبودند، و این ناشی از آموزش سیاسی ناکافی توده‌ها طرف سالها بود، و ما کمونیستها برای رفع این نقیصه احساس مسئولیت ویژه‌ای میکنیم. در نتیجه، مانع‌های فعال مناسبی که قادر به بسیج امکانات خود برای حل کامل مسئله باشد در اختیار نداشتیم.

مثلا هنگامیکه ما پیشنهاد تاسیس دادگاههای خلقی را مطرح کردیم، که اگرچه اقدامی محدود بود اما در عمل می‌توانست تا حدودی ماشین قضایی را دموکراتیزه کند؛ یا هنگامیکه بر آن شدیم که یک نظام ملی واحد برای آموزش و پرورش، که می‌توانست به دموکراتیزه شدن آن کمک کند، بنیاد گذاریم؛ دشمن از فقدان یک برداشت روشن از ضرورت تغییرات نهادهای بنیادی در توده‌ها بهره گرفت، تا به حدی که ماناگرزیر به عقب نشینی و رها کردن این ابتکارها شدیم. هدف این پیشنهادها قابل ستایش بود، اما اگر قرار بر این بود که آنها به واقعیت مبدل گردند، می‌بایست اکثریت مردم محتوای آنها را درک می‌کردند. در آن موقعیت مشخص، اشتباه بود که ما وظایفی را در برابر انقلاب بگذاریم که در جبهه پشتیبان دولت ایجاد شکاف کند. حواث بعدی بوضوح ماهیت طبقاتی پارلمان، قوه قضائیه و نهاد های نظامی را به مردم نشان داد. اما دیگر توازن قوا به هم ریخته بود و انجام اقدامات ثمر بخش برای حل مسئله قدرت (از جمله، دموکراتیزه کردن ارتش که در آن هواداران تغییر و تحول، گرچه به تعدادی اندک، وجود داشتند) امکان ناپذیر گشته بود - گرچه در آن هنگام اکثریت نیاز به این دگرگونیها را تشخیص داده بود.

طبقه کارگر و دیگر نیرو های آینده نگر در آفرینش یک دولت طراز نوین کوشیدند. اشکال نوینی از قدرت نیز سر بر آورد؛ اشکال اجرایی مانند کمیته‌های تولید و مراقبت در آن گروه از موسسات تولیدی که به تصرف دولت درآمده بود پایه گذاری شدند؛ اتحادیه‌های کارگری در مناطق صنعتی متحد شده بودند؛ و مصرف کنندگان، شورا های عرضه و کنترل قیمت را برپا داشته بودند. اما این طلایه های قدرت - نو - گرچه چنین تجربه‌هایی ارزشی بسیار دارند - بنحو مناسبی تکامل نیافته بودند. در آن زمان، تحول اوضاع بوسیله نهادهای ارتجاع شتاب می‌یافت. قدرت خلقی واقعی نیز تضعیف می‌گردید و حرکات دشمن با اعمال چپ افراطی - که در جستجوی تبدیل این سازمان‌های نوپا به قدرتی در برابر حکومت آئنده بود - تسهیل گردید. در عین حال، فعالیت موفقیت - آمیز حکومت خلق در تحول روند انقلابی حائز اهمیتی استثنایی

است. لازم بود نشان داده شود که نظام جدید موانع رشد نیروهای مولده را در جهت رشد اقتصادی، برای توزیع بهتر درآمد ملی و ارتقاء سطح زندگی مردم، یعنی برای پیشرفت جامعه و عدالت اجتماعی، از میان برمی‌دارد. کواه این واقعیت فعالیت موسسات صنعتی با ظرفیت کامل خود، رشد تولید بر مبنای آن، و درآمد فزاینده توده‌های کارگر، پیشه‌وران کوچک و متوسط و تاجران در آن دوران می‌باشد. با اینهمه به نقطه ای رسیدیم که در آن قدرت مولد بازم بیشتر نیروی کار از اهمیتی حیاتی برخوردار گردید. توده‌های کارگر، تحت رهنمودهای حزب مائستکارهای ارزنده بسیاری را بکار گرفتند و برای پیروزی در نبرد تولید در موسساتی که در اختیار دولت قرار گرفته بود، و همچنین در روستاها، پیش از پیش کوشیدند. پیروزی کامل حکومت اتحاد خلق در حل مسایل اقتصادی می‌توانست غالب مردم را به صورتی حتی وسیع تر و مستحکم تر از پیش بجانب خود جلب کند، و این خود متقابلا بنحوی شگرف در حل موفقیت آمیز مسایل مرتبط با احراز قدرت کامل کمک می‌کرد. اما خرابکاری های ارتجاع در تولید، سیاست ایجاد بی ثباتی که از جانب امپریالیسم ایالات متحده آمریکا دنبال میشد، و نیز نادیده انگاشتن مسایل اقتصادی و فقدان جهت گیری صحیح در اقتصاد، سرانجام کفه ترازو را علیه ما برگرداند.

در پرتو این حقایق است که مسئله قدرت در شیلی خود نمایی می‌کند. انقلاب شیلی نشان میدهد که حاکمیت طبقه کارگر و نقش رهبری پیشاهنگ، در ادامه موفقیت آمیز روند انقلابی، عاملی قطعی است.

حاکمیت طبقه کارگر در مبارزه تامین میشود و تنها در صورتی بوسیله دیگر طبقات و بخشهای اجتماعی بر سمیت شناخته میشود که در واقعیت وجود داشته باشد. هر وقت که طبقه کارگر سیاست استوار اتحاد را می‌گیرد، این مهم بدست می‌آید، و پیشاهنگ آن در این عرصه قادر به پیشروی موفقیت آمیز می‌گردد.

توفیق در جلب خرده بورژوازی، طبقه متوسط، و نیمه پرولتاریا به یکی از عوامل اصلی در نبرد برای ایجاد موازنه مطلوب قوا در انقلاب مبدل شده است. در کشوری مانند شیلی این نیروهای میانی اجتماع کثیر و پراهمیت اند. آنها بیچون و چوچه یکپارچه نیستند. عناصر اصلی این ترکیب، دهقانان، همراه با بخشهای تنگ دست جمعیت، پیشه‌وران و تاجران خرده‌پا، صنعتگران، اداریها، روشنفکران و دانشجویان، و از این قبیل می‌باشند. ما همچنین می‌توانیم کارگران مزدوری را در این ترمه بگنجانیم که تحت‌الوای پرولتاریا نیستند. در یک دوران انقلابی، دگرگونی تمایلات این قشرها و نوسان‌شان میان مواضع پرولتاریا و ارتجاع بنحوی بارز آشکار میشود. پاره‌ای از آنها در شیلی طی روند انقلابی جانب جنبش خلق را گرفتند.

اما مبارزه برای جذب اکثریت این قشرها می‌بایست مداوم باشد. آنها در مرحله آغازین تا حدود معینی به حمایت از حکومت برخاستند و یا موضعی خنثی اتخاذ کردند؛ اما در مرحله‌ای نهایی غالباً بسوی ضد انقلاب کشیده شدند. برای بسیاری نتیجه گیری کلی

چنین بود که اینگونه چرخش‌ها گریز ناپذیرند. ادعا شده است که قشر متوسط پمض اینک با احتمال واقعی تغییرات بنیادی رویاروی شود بطور عمده به آغوش ارتجاع باز می‌گردد تا «مزایای نسبی» خود را حفظ کند. بنابراین چنین بحث میشود که جبهه متحد خلق نباید در توسعه موفقیت پیشین خود در جلب قشرهای میانی بکوشد و باید به پشتیبانی اقلیتی از آن بسنده کند.

این نتیجه گیری نادرست است. روشن است که شرایط زندگی اکثریت دهقانان و نیز مردمی که ناچار به مهاجرت به شهر می‌شوند (روندی که بویژه در شیلی وسیع است) و از اینرو ناگزیر به زندگی بر اساس اشتغال فصلی و ناپایدار هستند، و همچنین شرایط زندگی در دیگر زحماتکشان با شرایط پرولتاریا قابل قیاس، و گاه بدتر، میباشد. این قشرها تنها از طریق اقدام مشترک با طبقه کارگر می‌توانند مکانی مناسب در جامعه بیابند و دورنمای زندگی خود را بهبود بخشند.

تنها پیروزی طبقه کارگر میتواند مشکلات آنها را نهایتا حل کند. از اینرو احتمال دست یافتن به وحدت و تفاهم متقابل با آنها همواره موجود است. تضادهای معینی میان خرده بورژوازی و طبقه کارگر وجود دارد. با اینهمه تردیدی نیست که خرده بورژوازی نیز قربانی سیاست انحصارها و تمرکز سرمایه در دستهای الیکارشی مالی است. تضاد میان خرده بورژوازی و سرمایه بزرگ روجه تعمیق است، و این بیش از هر چیز تفاهم متقابل آن با طبقه کارگر را محتمل میسازد. پس مسئله دستیابی به چنین تفاهمی

این مهم در مورد انقلاب شیلی می‌بایست با اجرای قاطع یک برنامه که علایق طبقه متوسط را در نظر گرفته، جهت حملات اصلی نیروهای خلقی را بر ضد امپریالیسم و الیکارشی متوجه ساخته باشد حاصل شود. در واقع هم، در دوران نخست حکومت خلق، هنگامی که برنامه اجرا می‌شد، سمت گیری این قشرها در برابر انقلاب مثبت بود. در سطح سیاسی، ایجاد تفاهم متقابل بمعنای یافتن کانال‌هایی برای توافق میان اتحاد خلق و دموکراسی مسیحی، که حامیانش در قشرهای متوسط ریشه داشتند، بود. این بویژه از آنرو مهم بود که چنین سیاستی در عین حال می‌توانست به تقویت وحدت طبقه کارگر، که دموکرات مسیحی‌ها نفوذ قابل ملاحظه‌ای در آن داشتند و هنوز دارند، مدد نماید. از دید ما، خط پرولتاریایی ایجاد ائتلاف - های وسیع نه تنها نفوذ بورژوازی بر روی طبقه کارگر را افزایش نمی‌دهد بلکه در واقع کارگران را از چنین نفوذی می‌رهاند.

تحقق موفقیت آمیز این خط نیازمند کار صبورانه از جانب پرولتاریا و سازمانهای آن میباشد. آنها باید از پیچیدگیهای مسئله و نیز توانایی امپریالیسم و ارتجاع در نفوذ بر این قشرها کاملاً آگاه باشند.

تارهای توطئه آمریکا

بقیه از صفحه ۱

انقلاب افغانستان اگر چه نزدیک به دو سال زودتر از انقلاب ایران در گرفت، امروزه باید آن را پشت جبهه این یک به حساب آورد. در مبارزه‌ای که با امپریالیسم آمریکا و متحدانش در گرفته است، اکنون بی‌هیچ اغراقی جبهه اصلی ایران است. و اگر آمریکا، با همدستی ضیاءالحق، «پناهندگان افغانی» را در پاکستان مسلح می‌کند و در خاک افغانستان به جنگ با انقلاب وامی‌دارد، یا اگر از درون دستگاه رهبری انقلاب برای واژگون کردن حکومت انقلابی افغانستان توطئه می‌چیند، در واقع، هدف نهایی‌اش از این در آوردن ایران امام خمینی است که ندای انقلابی‌اش در سراسر منطقه طنین افکن است و زورآزمایی قهرمانانه‌اش با قدرت شیطان بزرگ جاذبه سرعشقی استثنائی دارد.

این همه را کسانی که در جمهوری اسلامی ایران مسئولیت‌های دولتی و انقلابی بر عهده دارند باید بدانند و بر مقتضای آن عمل کنند. در چنین هنگامه نبرد با امپریالیسم، آزن باید به هزار چشم مراقب باشند که دوام و استحکام پشت جبهه انقلاب ما در شرق به خطر نیفتد. بویژه نباید اجازه دهند که دلالت دشمن بیایند و زیر پوشش «برادری اسلامی ما را به با تفاق سازش یا همدستی در توطئه‌هایی که در نهایت جز به زیان انقلاب ایران نمی‌تواند باشد بکشانند. و حال که سخن بدین جا کشیده شد، این پرسش به خاطر می‌رسد که، دو یاسه روز پیش از حوادث افغانستان، آقا شاهی وزیر خارجه پاکستان، برای چه به تهران آمده بود؟ اینجا چه گفت و چه شنید؟ و چرا، او که چنان به گرمی پذیرفته شده بود، پس از شنیدن خبر کابل چنان بی‌سروصدا از ایران رفت؟ و اما این خبر کابل که ما افتخار نوبری آن را در سراسر جهان داشتیم ... برآستی، مایه افسوس و حتی نگرانی است که چرا، در امری بدین باریکی و اهمیت، برخی مسئولان باستانی تب‌آلود و گویی از خدا خواسته به دام پندارهای ساده‌اندیشانه خود و نیرنگهای زیرکانه دشمن افتادند و سیاست ایران را در داخل و خارج به موضعی غلط و ناپایدار سوق دادند که تنها روشن بینی و قاطعیت امام می‌تواند آن را از این مخمصه نجات دهد. چگونه می‌توان به نام «همبستگی اسلامی» در ضی استاد که سادات و ملک‌خالد و ضیاءالحق و سلطان قابوس در آن ایستاده‌اند؟ چرا باید به راهی رفت که دلخواه کارتر است و در آن باید با هلموت اشمیت و مارگارت تاچر و مناخیم بگین همراه شد؟ نه، آقایان! بهتر بنگرید. «همبستگی اسلامی» را در قصرهای طاغوتی جستجو نکنید. میان اسلام امام خمینی و اسلام سادات و همپالکی‌های خود فروخته او، میان اسلام فتودالها و روسای عشایر افغان که برای بازگرفتن امتیازات ستمگانه‌شان بر ضد قدرت انقلابی قیام کرده‌اند و اسلام آن شصت هزار مستضعف بشمید که خون‌شان و نیقه پیروزی انقلاب اسلامی ایران بوده است، کدام همبستگی می‌تواند وجود داشته باشد؟ با این «همبستگی» خطر پشت دروازه‌های ایران سر بر می‌دارد و انقلاب ایران به نابودی تهدید می‌شود. آیا همین قرینه که اسرائیل و مصر هر دو اعلام می‌کنند که همه پایگاههای خود را در اختیار آمریکا می‌گذارند تا با «تجاوز شوروی به افغانستان» مقابله کند کافی نیست؟ آیا همین که آمریکا از کوبا و سومالی و عمان برای استفاده از پایگاههای دریائی مومباسا و بربرا و مصیره «پاسخ دگرگرم کننده» میشوند هشدار دهنده نیست؟ آیا مصطفی خلیل، نخست وزیر سادات، به چه منظور از ضعف قدرت دفاعی کشورهای عرب منطقه خلیج فارس سخن می‌گوید؟ و آیا این وعده شیرین فلان مقام وزارت خارجه آمریکا، که پس از رفع بحران ایران، روابط آمریکا با فلسطین بهبود خواهد یافت برای چیست؟ همه چیز نشانه میدهد که امپریالیسم آمریکا دستیاران و دست نشانده‌گان آن در اروپا و آسیا، برای سرکوب انقلاب در سراسر منطقه، سرگرم تیدن تارهای توطئه بزرگی هستند.

حضور نیروهای شوروی در افغانستان، اگر با واقع بینی ارزیابی و بعنوان عامل تقویت پشت جبهه انقلاب ایران تکریم شود، می‌تواند توطئه را خنثی کند. ولی، متأسفانه، این نگرانی هست که موضع گیری‌های تسبیح‌آلود در رادیو تلویزیون و مطبوعات و اجتماعات موجب بالاگرفتن هیجان عمومی گردد، و آتوق بروز حوادثی در داخل کشور یاد مرزها پای ایران را، خواسته و ناخواسته، به راه خطرناک همگامی با دشمنان سوگند خورده انقلاب و اسلام بکشاند. و این می‌تواند دیر یا زود پایان دردناک انقلاب اسلامی ایران باشد.

خطر جدی است. از هم اکنون باید هجوم همزمان همه جریانهای ضد انقلابی و مخالف رهبری قاطع امام خمینی را در این هنگام که انتخاب رئیس جمهور در پیش در انتظار داشت. آنچه روز جمعه در قم و تبریز روی داد هشدار است که نباید سرسری گرفت.

مرحله معین انقلاب را بوضوح متوسط اتخاذ شود که به آنها مشخص نکرده بود، و بعضی از مردم اجازه دهد در تحول روند شرکت باور داشتند که این ناپیش یک روزند. این سیاست باید وسیع، انقلاب تمام میار سوسیالیستی انعطاف پذیر و در عین حال مستحکم بوده است. بعلاوه آنها توانائی باشد. چنین سیاستی باید علایق مشخص این راندانانند که حتی مادی این قشرها را پای گیری و در یک انقلاب سوسیالیستی باید فشار خلقی توده‌ها تلفیق سازد تا چنان سیاستی نسبت به قشرهای خرده بورژوازی را از تزلزل بازدارد.

در همان ایام، اعمال چپ افراطی بر ضد مالکان کوچک و متوسط، اعمالی که بوسیله تمامی اتحاد خلق مورد مخالفت قرار نمی گرفت، و اکتیو منفی برانگیخت؛ بی آنکه چپ افراطی برآستی نیروی باشد. این از آنجا ناشی می‌شد که اتحاد خلق بیچون و چوچه درک خود از سرشت

در همان ایام، اعمال چپ افراطی بر ضد مالکان کوچک و متوسط، اعمالی که بوسیله تمامی اتحاد خلق مورد مخالفت قرار نمی گرفت، و اکتیو منفی برانگیخت؛ بی آنکه چپ افراطی برآستی نیروی باشد. این از آنجا ناشی می‌شد که اتحاد خلق بیچون و چوچه درک خود از سرشت

در همان ایام، اعمال چپ افراطی بر ضد مالکان کوچک و متوسط، اعمالی که بوسیله تمامی اتحاد خلق مورد مخالفت قرار نمی گرفت، و اکتیو منفی برانگیخت؛ بی آنکه چپ افراطی برآستی نیروی باشد. این از آنجا ناشی می‌شد که اتحاد خلق بیچون و چوچه درک خود از سرشت

در همان ایام، اعمال چپ افراطی بر ضد مالکان کوچک و متوسط، اعمالی که بوسیله تمامی اتحاد خلق مورد مخالفت قرار نمی گرفت، و اکتیو منفی برانگیخت؛ بی آنکه چپ افراطی برآستی نیروی باشد. این از آنجا ناشی می‌شد که اتحاد خلق بیچون و چوچه درک خود از سرشت